

تئوری گناه در اسلام

هنگامی که شما برای نجات و آزادی خود آمادگی نداشته باشید،
از هیچکس بیش از نجات‌دهنده خود نفرت نخواهید برد.

D. Suttan

در فرهنگ ملت‌های گوناگون دنیا، «گناه» به رفتار و کرداری می‌گویند که با ارزشهای اخلاقی فرد انسان و جامعه بشر منافات و ناهمگونی داشته باشد. ولی در کتاب قرآن پدیده «گناه» با اراده الله و پیامبرش پیوند داشته و پیروی از خواست الله و پیامبرش در ایجاد «گناه» بیش از رعایت اصول و ارزشهای اخلاقی نقش آفرین هستند. برای اثبات این نکته، بی‌مناسبت نیست، نخست تئوری «گناه» را از نظر فرهنگ، ادب، اخلاق و ارزشهای انسانی مورد بررسی قرار دهیم.

در اسلام و قرآن، «گناه» با واژه «اثم» به کار برده شده و بیشتر جنبه و مفهوم مذهبی داشته و حاکی از نافرمانی و شورش در برابر «الله» می‌باشد.

مخالفت و نافرمانی در برابر «الله»، دارای مفهوم گسترده‌ای بوده و هم در باره افرادی به کار می‌رود که بکئی منکر وجود «الله» باشند، هم آنهایی که برای «الله» شریک قائل باشند و هم افرادی که در اجرای مراسم مذهبی دقت و توجه معمول ندارند. در کتاب قرآن، واژه‌هایی دیده می‌شود که مفهوم آنها در ردیف «اثم» می‌باشد. این واژه‌ها عبارتند از: معاصی، فواحش، سیئات، ذنوب، منہیات و منکرات. ولی، نه هیچیک از این واژه‌ها تعریف شده و نه اینکه در باره تفاوت آنها با یکدیگر سخنی گفته شده است.

فقهای اسلامی بر پایه مدلول آیه ۳۲ سوره نجم، «گناه» را به دو گروه بخش کرده‌اند. «گناهان کبیره» و «گناهان صغیره». در آیه ۳۲ سوره نجم و همچنین در آیه ۲۲ سوره نساء «گناهان بزرگ» با عبارت «کبائر الاثم» و در برابر آن «لعم» آمده که مفسران آنرا به «گناهان صغیره» تعبیر کرده‌اند. ولی کتاب قرآن هیچیک از این دو گناه را نه تعریف می‌کند و نه در طبقه بندی می‌آورد. آیه ۳۲ سوره نجم می‌گوید: «آنهایی که از ارتکاب گناهان بزرگ و اعمال شرم‌آور خودداری کنند و تنها مرتکب ناهنجاریهای کوچک شوند، (الله) بخشش و گذشت زیادی نشان خواهد داد.»

«گناهان صغیره» از طبیعت انسان ناشی می‌شوند و فقهای اسلامی معتقدند، این دسته از گناهان عبارتند از: دروغگوئی، فریب، خشم، شهوت و مانند آنها. اگر انسان از ارتکاب «گناهان کبیره» دوری جوید و به برخی اعمال نیک دست بزند، گناهان کوچک او به آسانی بخشوده خواهند شد.

در باره «گناهان کبیره» بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، با این وجود همه آنها معتقدند که در اسلام هفت گناه بزرگ وجود دارد. این گناهان عبارتند از: قاتل شدن شریک برای «الله»، قتل، بستن اتهام زنا به فرد دیگر، نافرمانی از پدر و مادر، رباخواری، فریب و اغفال یتیمان و سوء استفاده از دارائی آنها و خودداری از شرکت در جهاد (جنگ در برابر کفار). گروهی از فقها، گناهان دیگری را به فهرست بالا می‌افزایند. این گناهان عبارتند از: دزدی، غفلت در برگزاری نماز روز جمعه، خودداری از روزه گرفتن در ماه

رمضان، قماربازی، نوشیدن مشروبات الکلی، شهادت دروغ، ناامیدی به رحمت الهی و جادوگری.

در فقه اسلامی بزرگترین گناه، «شُرک» و یا شریک گرفتن برای «الله» است. بهمین دلیل اگرچه آیه ۳۲ سوره نجم از «الله» به نام «واسع المغفره» یعنی «آمرزنده بزرگ» نام برده، ولی در اسلام هر گونه گناهی قابل بخشش است، مگر شریک گرفتن برای «الله». فرنود فلسفی و روانی بزرگی گناه «شُرک» را باید در خودخواهی و جاه طلبی محمد و هدف او برای کسب قدرت جستجو کرد، نه احترام به «الله» در جهت مثبت و یا بی اعتنائی به او در جهت منفی. در قرآن در بیشتر موارد «الله» و «پیامبر» در کنار و در ردیف یکدیگر به کار رفته و بویژه در بسیاری از آیات قرآن عبارت «أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ» به معنی «از الله و پیامبر او فرمانبرداری کنید»، بکرات به چشم می خورد. برخی از این آیات عبارتند از: آیه ۱۳۳ سوره آل عمران، آیه های ۵۹، ۶۶، ۶۹ و ۸۰ سوره نساء؛ آیه های ۲۰، ۳۳ و ۴۶ سوره انفال؛ آیه ۹۵ سوره مائده و آیه ۲۱ سوره تغابن. آیه های بسیار دیگری در قرآن وجود دارند که «الله» در آنها از محمد به نام پیامبر خود نام می برد و خود و محمد را در یک ردیف قرار می دهد. بعضی از نمونه های این آیه ها عبارتند از: آیه ۲۹ سوره توبه و آیه های ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲ و ۶۲ سوره نور.

محمد با بزرگ کردن «الله» و در ردیف قرار دادن خود با او و اینهمه پافشاری برای فرمانبرداری و پیروی از «الله» و اینکه شرک به «الله» نابخشوده ترین گناه از گناهان کبیره است، قصد دارد با وانمود کردن به اینکه رسالت و قدرت او ناشی از «الله» است، بر تازیه های عربستان چیره شود و بر اریکه پادشاهی تکیه بزند. بهمین جهت است که در سراسر آیه های قرآن، محمد یا خود را در کالبد «الله» فرضی اش فرو می برد (تئوری فوثر باخ و اسپینوزا) و یا «الله» را در وجود خود وارد می کند (تئوری هگل). ولی در هر دو حال، محمد از یک هدف پیروی می کند و آن این است که با ایجاد ترس و وحشت در مردم، از قدرت مرموز الله، آنها را به خواست های جاه طلبانه پیامبر و

نمایند «الله» که در واقع هر دو در خود او جمع می‌باشند، تسلیم نماید.

یکی از ناهمگونی‌های آشکار و رسواگر اصول اسلامی، موضوع منزّه بودن پیامبران از هرگونه گناه و لغزش می‌باشد. احادیث اسلامی و مسلمانان باور دارند که پیامبران از ارتکاب هرگونه آلودگی اخلاقی و گناهی پاک و منزّه می‌باشند. فرقه اشعریه اعتقاد دارند که پیامبران در نهاد استعداد ارتکاب گناه ندارند. فرقه هاشمیه که یکی از فرقه‌های مذهب شیعه‌گری می‌باشند، برای بالا بردن مقام و منزلت امامها، عقیده دارند که پیامبران ممکن است مرتکب گناه شوند، ولی امامها بهیچوجه مرتکب لغزش و گناه نخواهند شد.^۲

فرقه اشعریه از تعلیمات جهنم بن صفوان که رهبر یکی از شاخه‌های فرقه مجبره بود، در اواخر سده سوم و تا اوائل سده چهارم هجری قمری، ظهور کرد و به نام ابوالحسن اشعری از مشهورترین رؤسای فرقه یادشده مشهور گردید. هدف ابوالحسن اشعری از تشکیل این فرقه مخالفت با عقاید مذهبی فرقه معتزله بود. فرقه‌های اشعریه و معتزله در مسائل بسیاری با یکدیگر اختلاف عقیده دارند که مهم‌ترین آنها موارد زیر است:

(۱) معتزله عقیده دارند، اعمال خوب از (الله) و اعمال بد از اراده انسان فانی می‌شود. اشاعره باور دارند، بد و نیک کارها همه آفریده (الله) است و انسان را در آنها اختیاری نیست. (۲) معتزله معتقدند «الله» دارای حواس نیست و آن گروه از آیات قرآن را که می‌گوید: «الله» دارای دست و پا و گوش و چشم است با معنی مجازی باید تلقی کرد و بهین مناسبت «الله» را نمی‌توان دید، ولی اشاعره عقیده دارند، «الله» دارای حواس و اعضای بدن است و انسان با حس ششم خود می‌تواند، «الله» را در روز قیامت مشاهده کند. (۳) معتزله عقیده دارند، عقل بدون کمک شرع می‌تواند خوبی و بدی امور را درک کند، ولی اشاعره باور دارند که عقل انسان شایستگی تصرف در احکام شرع را ندارد. (۴) معتزله معتقدند، قرآن حادث است نه قدیم و انسان می‌تواند، بهتر از قرآن را بوجود بیاورد؛ ولی اشاعره عقیده دارند که قرآن معجزه «الله» است و انسان قادر به ایجاد چنین کتابی نیست. (۵) معتزله عقیده دارند، اعاده معدوم محال، ولی اشاعره معتقدند، این کار امکان پذیر است. (۶) معتزله معتقد مقام امامت باید برگزیده شود، ولی اشاعره این کار را در اختیار امت فرار می‌دهد.

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، المللی والنخل (تهران):

فرقه معتزله^۳ این عقیده را که امامها بهیچوجه مرتکب گناه نمی‌شوند، رد می‌کنند، ولی باور دارند، امامها دارای خصوصیتی هستند که آنها را از ارتکاب گناه برکنار نگه می‌دارد.

در هر حال، کلیه پیروان مذاهب گوناگون دین اسلام، در این تئوری که پیامبران بهیچوجه مرتکب گناهان کبیره نمی‌شوند، با یکدیگر اشتراک عقیده کامل دارند و این موضوع یکی از عوامل توانائی است که می‌تواند، ایمان هر مسلمان مؤمنی را نسبت به اسلام و قرآن نابود سازد. زیرا قرآن پر از آیه‌هایی است که از گناهان پیامبران بزرگ سخن می‌گوید. برای مثال، افسانه گناه به اصطلاح آدم ابوالبشر، پیامبر مبعوث از سوی «الله» از آیه ۳۳ سوره بقره به بعد، شرح داده شده و آیه‌های ۳۵ و ۳۶ سوره بقره در این باره می‌گویند:

«ما به آدم گفتیم، تو با جفت خود در باغ بهشت سکونت اختیار کن و از میوه‌های فراوانی که در آنجا وجود دارد، هر یک را که اراده کردی بخور، ولی نزدیک این درخت نشو، زیرا اگر به این کار دست بزنی، از جمله ستمکاران خواهی بود. سپس شیطان، آدم و حوا را به لغزش افکند تا از آن درخت

مکتب معتزله در آغاز سده دوم هجری در پایان خلافت بنی‌امیه به وجود آمد و بنیانگذار آن «واصل بن عطا» یکی از شاگردان حسن بصری بود. «واصل بن عطا» با اسنادش بر سر سرنوشت مرتکب شونده گناهان کبیره و تعیین حدود کفر و ایمان اختلاف نظر پیدا کرد و از او کناره گرفت و به اتفاق یکی دیگر از شاگردان حسن بصری به نام «عمرو بن عبید» مکتب معتزله را به وجود آوردند. پیروان مکتب معتزله عقیده دارند که دین «الله» نه در دنیا و نه در آخرت ممکن نیست. پیروان این مکتب همچنین عقیده دارند که نیکی از «الله» است و بدی از نفس انسان و کسی که مرتکب گناه کبیره شود، نه مؤمن است و نه کافر. حسن بصری مرتکب «گناه» را کافر می‌دانست، ولی «واصل بن عطا» گناهکار را در زمره ای بین کفر و ایمان قرار داد و او را «فاسق» خواند. بدیهی است که بنا بر عقیده مکتب معتزله «فاسق» نیز سزاوار آتش دوزخ است. پیروان این مکتب نیز عقیده دارند، آن گروه از آیه‌های قرآن که می‌گویند: «الله» دست و پا و چشم دارد، باید آنها را با معنی مجازی تلقی کرد و در اصول و موازین مذهبی از عامل «خرد» یاری جست، ولی فرقه «اشعریه» عکس این عقاید را دارند. فرقه معتزله بعدها به بیست گروه تقسیم شدند، ولی همه آنها با پنج اصل موافقت داشتند. این پنج اصل عبارتند از: ۱- مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه «فاسق» می‌باشد. ۲- توحید، یعنی صفات و فروزه‌های «الله» از ذات او جدا نیست. ۳- عدل «الله». ۴- «الله» در قول و وعده خود در باره پاداش اعمال نیک و محازات کردار بد راستگوست. ۵- امر به معروف و نهی از منکر.

خوردند. بدین سبب هر دوی آنها را از بهشت پر نعمت بیرون راندم و گفتیم
آدم و حوا را از بهشت فرود آورید...»

پس از آنکه آدم و حوا در نتیجه فریب خوردن از شیطان فرمان خدا را
نادیده گرفتند و با خوردن سیب بهشت مرتکب گناه شدند، بر پایه آیه ۲۳
سوره اعراف، دست به درگاه «الله» بالا بردند و گفتند: «خدایا، ما بر خویش
ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحمت نیاوری، ما سخت از زیانکاران
عالم شده ایم.»

نوح پیامبر نیز بر پایه آیه ۴۷ سوره هود از «الله» بخشایش طلبید و
اظهار داشت: «بارالها، من به تو پناه می برم و چیزی را از تو می خواهم که مرا
بدان علمی نیست و اگر مرا نبخشی من از زیانکاران خواهم بود.»

ابراهیم خلیل نیز بر پایه آیه های ۸۰ تا ۸۲ سوره شعرا، هنگام طلب
آمزش برای گناهانش، «الله» را مخاطب قرار می دهد و می گوید: «...
خداوندا، امیدوارم در روز قیامت گناهان مرا ببخشی...»

و جالب تر از همه گناهایی که پیامبران بزرگ مرتکب شده اند، گناه
موسی می باشد. آیه ۱۵ سوره قصص، شرح قتلی را که موسی با دست
خویش، ولی البته با فریب خوردن از شیطان مرتکب شده شرح می دهد و سپس
آیه ۱۶ سوره قصص به توضیح طلب بخشش موسی می پردازد و می گوید،
موسی به درگاه «الله» دست به دعا برداشت و اظهار داشت: «خداوندا، من بر
خویش ستم کردم. الهی تو از من درگذر. (الله) هم او را بخشید...»

کتاب قرآن، به گناهان ارتکاب شده بوسیله محمد، بیش از سایر
پیامبران اشاره کرده است. آیه ۵۵ سوره غافر می گوید:

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ
وَالْإِبْكَرِ

در حدیث گفته شده است که گناه آدم در خوردن سیب بهشت برای بشر سودمند بود، زیرا اگر او
مرتکب این گناه نشده و در نتیجه به زمین فرو نیفتاده بود، نسل بشر به وجود نمی آمد.

«ای رسول ما، پس صبر کن که البته وعده (الله) حق است و بر گناه خود از (الله) آمرزش طلب کن و صبح و شام به ستایش (الله) بپرداز.»

آیه ۱۹ سوره محمد نیز به ارتکاب گناه بوسیله محمد اشاره کرده و می گوید: «پس بدانکه غیر از (الله) یکتا، خدای دیگری نیست و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان آمرزش طلب کن.» آیه ۲ سوره فتح نیز از دگر آیاتی است که از گناهان محمد سخن گفته است. «الله» در این آیه خطاب به محمد می گوید: «تا از گناه گذشته و آینده تو درگذریم...»

در باره مدلول آیه بالا چند نکته جالب و سرگرم کننده وجود دارد. یکی اینکه، به فرض اینکه محتویات کتاب قرآن را کلام «الله» بدانیم، در اینصورت هنگامی که «الله» به محمد می گوید، «تا از گناهان آینده تو درگذریم»، در واقع به پیامبرش آزادی می دهد که در آینده می تواند با آزادی خیال، به هر جنایتی که میل دارد دست بزند و یقین داشته باشد که «الله» چشمانش را به روی جنایات او خواهد بست. بدیهی است که از عدل و دادگری «الله» ساخته شده بوسیله محمد، بیش از این نیز نمی توان انتظار داشت. دوم اینکه، چون می دانیم که قرآن زائیده شده ذهن نسبی خود محمد بوده است، بنابراین محمد با آزادی به خود اطمینان می دهد که هر عمل نابکارانه ای که بخواهد در آینده انجام دهد، با کمال آزادی و بدون هیچ مانعی به انجام آن دست خواهد زد. نکته سوم، تفسیر آیه بالا بوسیله مفسران قرآن است. تفسیرکنندگان قرآن با کمال گستاخی نوشته اند: «و در اخبار از معصوم علیهم السلام رسیده که پیغمبر را گناهی نیست و مراد از گناه پیامبر، گناهان امت و شیعیان اوست.»^۵

تفسیر بالا نیز به نوبه خود دارای چند نکته جانب و شگفت انگیز است: اولاً معلوم نیست، چرا قرآنها یادشده که به ذکر تفسیر ابلهانه بالا

^۵ قرآن کریم، ترجمه فارسی بصیرالملک (تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، بدون تاریخ)، صفحه

۳۹۶؛ قرآن کریم (تهران: جمهوری اسلامی، سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوده، ۱۳۷۰)، صفحه

پرداخته‌اند، عبارت «علیهم‌السلام» را که یک عبارت جمع است، به کار برده و نوشته‌اند، هدفشان از معصوم‌ها چه کسانی بوده است. ثانیاً اگر این تفسیر در باره آیه ۲ سوره فتح درست باشد، برآستی باید به عدل «الله» شادباش گفت که گناهان تمام امت و شیعیان را به دوش محمد نمی‌گذارد و او را به خاطر گناهان امت و شیعیان مجازات نمی‌کند. ثالثاً بر پایه این تفسیر معلوم می‌شود که در زمان محمد نیز شیعه‌گری وجود داشته و محمد دارای امت شیعه بوده، ولی خود از آن آگاهی نداشته است..

به هر روی، با توجه به اینکه بغیر از «الله»، یعنی بتی که پیش از ظهور محمد و اسلام در خانه کعبه قرار داشته و تازیها به پرستش آن مشغول بوده‌اند، هیچ موجود دیگری به نام «الله» در دنیای ما وجود نداشته و کتاب قرآن فرآورده اندیشه‌های خود محمد می‌باشد؛ هنگامی که درونمایه کتاب قرآن را دست ساخته بی‌چون و چرای محمد بدانیم، پس یک آنالیز مواردی که محمد در قرآن از ارتکاب گناهانش سخن می‌گوید و به مناسبت ارتکاب آن گناهها از «الله» درخواست بخشش می‌نماید، تعبیر روانی جالب توجه‌یی پیدا می‌کند. زیرا در این موارد، این وجدان ناآگاه محمد است که او را وادار به اعتراف به بدکرداریهاش کرده و از «الله» پنداری‌اش عفو و بخشش می‌طلبد تا دست‌کم تا آنجائی که ممکن است، روانش را از سنگینی ارتکاب آنها نغزش‌های اخلاقی و ناهنجاریهای کرداری، سبک سازد. برای مثال، هرگاه بخواهیم از دهها نفر افراد بیگناهی که محمد بدون جهت خونشان را ریخت و همان شب کشته شدن آنها، همسرانشان را باخود به رختخواب برد،^۱ و نیز هزاران نفر افراد دیگری که به اصطلاح به فرمان «الله» نابودشان کرد، صرف‌نظر کنیم و تنها به شرح دو مورد از جنایات شرم‌آور او اشاره کنیم، دل هر خواننده‌ای به درد می‌آید. یکی از این جنایات، قتل «عصما بنت مروان» زن شاعره زیبایی بود که بر ضد محمد شعر می‌سرود. هنگامی که

^۱ به مطالب فصل ششم کتاب کورش بزرگ و محمد بن عبدالله، نگارش همین نویسنده نگاه فرمایید.

«امیر بن ادی» این زن بیگناه را در بستر خواب و زمانی که در کنار فرزندانش خوابیده و کودک شیرخوارش در بغلش آرمیده بود وحشیانه به قتل رسانید، محمد عمل قاتل را مورد ستایش قرار داد و به او اظهار داشت: «تو با این عمل به (الله) و پیامبرش خدمت کردی.» در مورد دیگر، «محیصه بن مسعود» در اجرای دستور محمد برای کشتن بزرگان یهود، «ابن سینه»، یکی از بازرگانان کنیمی را در جلوی چشمان محمد به قتل رسانید و محمد، یعنی کسی که عنوان پیامبری «الله» را به خود بسته بود، با چشمهای شربارش، با شادی خاطر به تماشای جنایت شرم آور «محیصه بن مسعود» پرداخت و دم برنیاورد.^۷ گذشته از آنهمه متون و آیه‌های کتاب قرآن که دم از گناهان محمد و طلب بخشش و آمرزش برای او از «الله» می‌کنند، احادیث بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، محمد پیوسته برای آمرزش گناهانش از «الله» درخواست عفو و بخشش می‌کرده است. عایشه، یکی از زنان محمد و سوگلی حرم او گفته است، محمد اغلب می‌گفت: «ای (الله) من از تو استغاثه می‌کنم که با گذشت فراوانی که داری، مرا عفو کنی. ای (الله) از تو درخواست می‌کنم گناهان مرا ببخش و رحمت خود را شامل حال من کن.» «ابو هریره» نیز روایت کرده است که محمد گفته است: «من هر روز هفتاد مرتبه توبه و از (الله) درخواست بخشش و آمرزش می‌کنم.»^۸

در باره اینهمه ناله و استغاثه محمد برای آمرزش و بخشش، دو حالت می‌توان فرض کرد: یکی اینکه به فرض محال، متون قرآن سخنان مستقیم «الله» است که بوسیله جبرئیل فرشته به محمد وحی شده است. نتیجه این فرض آنست که در کتاب قرآن، این «الله» از همه جا آگاه است که از چگونگی کردار و رفتار محمد باخبر بوده و پیوسته دم از گناهان و جنایات او میزند و نه

^۷ علی دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۱۱۰.

^۸ مشکات المصابیح، همچنین به درونمایه زیر نگاه فرمائید:

خود او. فرض دوم که بدون تردید با حقیقت برابری کامل دارد، آنست که متون کتاب قرآن بوسیله خود محمد نوآوری و نگارش شده است. در اینصورت می توان گفت، هنگامی که محمد اینهمه از گناهان خود و طلب بخشش و آمرزش از «الله» دم می رند، در واقع این ناخود آگاه اوست که کنترل زبان او را در دست گرفته و با اینهمه اعتراف و نهان آشکاری، می خواهد بلکه کمی از بار روان آزارش به سبب آنچه ستمها و بدکاریهائی که در راه کسب قدرت نسبت به هموعانش مرتکب شده، بکاهد.

به هر حال، نتیجه این بخش از جستار آنست که در حالیکه در اسلام اعتقاد بر آنست که پیامبران همه بیگناه بوده اند، ولی کتاب قرآن بر پایه آیه ۳۵ سوره بقره، آدم را نخستین انسان و پیامبر گناهکار برمی شمارد و بویژه متون قرآن و احادیث اسلامی، هر دو برای محمد بن عبدالله، گناهان بسیاری برشمرده و بهوی به چشم گناهکاری نگاه می کنند که باید مانند یک انسان عادی که ارتکاب لغزش و گناه چهره اش را سیاه کرده، از «الله» درخواست عفو و بخشش و آمرزش نماید.

متون کتاب قرآن و احادیث اسلامی نشان می دهند که اگرچه محمد برای بزرگ نمائی خود به عنوان پیامبر «الله» کوشش می کند که جلال و شکوه «الله» را در سطحی بالای پندار قرار دهد، ولی در بسیاری موارد «الله» از دیگر اله سازی محمد؛ ناپخته، نارسا و فرونهاد سر بدر می آورد. یکی از این موارد، صفت تقدس و دادگری «الله» است که محمد به آن اشاره ای ننموده است. دلیل این عقیده، به گونه ای که از بررسی متون و احکام کتاب قرآن برمی آید، آنست که محمد به نهاد «گناه» و نتایج آن توجهی نداشته است. قرآن نه تنها در باره طبیعت و نهاد «گناه» سکوت کرده، بلکه در باره منشاء «گناه»، نتیجه و چگونگی پیشگیری از «گناه» سخنی به میان نیاورده است. تا جایی که «ملنکتون» در پیش گفتاری که در یکی از قرآنهائی که به لاتین چاپ شده می نویسد، به نظر می رسد که محمد در آوردن متون و احکام قرآن زیر نفوذ وسوسه های شیطان قرار گرفته است، زیرا او از طبیعت و نهاد «گناه»

سخنی به میان نمی آورد و به علل و جهات رنجها و گرفتاریهای افراد بشر، اشاره ای نمی کند!

کتاب قرآن در آیات زیر از «گناه» بحث می کند: آیه های ۲، ۲۸۳ و ۲۸۶ سوره بقره؛ آیه ۱۲۰ سوره انعام؛ آیه های ۳۱، ۴۸، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲ سوره نساء؛ آیه ۱۰۰ سوره اعراف؛ آیه ۴۲ سوره ابراهیم؛ آیه ۲ سوره محمد؛ آیه ۳۲ سوره نجم و آیه ۳۷ سوره حاقه. در هیچیک از آیات یادشده، کتاب قرآن از نهاد «گناه» تعریفی به دست نمی دهد. آنچه که به گونه غیرمستقیم از آیه های یادشده می توان دریافت اینست که: «گناه یک تخلف ارادی از قواعد و قوانین شناخته شده است.» حال اگر چنین تعریف سخاوتمندانه ای را برای «گناه» از کتاب قرآن برداشت کنیم، با این وجود می بینیم که عامل «نادانی از قوانین و مقررات جاری و شناخته شده» که از عوامل حیاتی و اساسی هر لغزشی بشمار می رود، در ساختمان تعریف یادشده، نیامده است. این کوتاهی قرآن در تعریف «گناه» بویژه از این جهت مهم است که قرآن در آیه ۵۹ سوره انعام می گوید: **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**. یعنی «هیچ خشک و تری وجود ندارد که کتاب قرآن آنرا مورد بحث قرار نداده باشد.»

در کتاب قرآن «گناه» به گونه مستقیم با خواست و اراده «الله» پیوند دارد، نه با رویگردانی از اصول و قواعد اخلاقی و یا حقوقی. بهمین سبب، هنگامی که قرآن از «گناه» سخن می گوید، پیوسته واژه ها و عباراتی مانند، «آنچه اجازه داده شده» و یا «اعمالی که منع و نهی شده» به کار می برد، نه شرح رفتار و کرداری که با اصول و ارزشهای اخلاقی مابینت داشته باشد. و این موارد مجاز و یا اعمال منع شده، بستگی به اراده و خواست «الله» دارد، نه اینکه دلالت بر شکستن قواعد و اصول شناخته شده اخلاقی داشته باشد. برای مثال، آیه ۳۱ سوره نساء، هنگام بحث در باره «گناه» می گوید: «اگر

شما از گناهان بزرگی که نهی شده دوری گزینید...» آیه ۱۰۷ همان سوره حاکی است: «(الله) گناهکاران را دوست ندارد.» آیه ۱۷ سوره یونس نیز به جای شرح نهاد و عوامل تشکیل دهنده «گناه» به سادگی می گوید: «هیچکس گناهکارتر از کسی که به (الله) نسبت دروغ بدهد و آیات او را تکذیب کند نیست...»

و در اینجا باید گفت، اگر کسی که به «الله» نسبت دروغ بدهد و آیات او را تکذیب کند، از گناهکارترین افراد بشمار می رود، معلوم نیست، فردی مانند خود محمد که یک «الله» دروغی بسازد و از قول او یک کتاب دروغهای مقدس بالدار بگوید، تا چه اندازه گناهکار خواهد بود!

به گونه ای که از درونمایه آیه های بالا و دهها آیه دیگر قرآن بر می آید، در این کتاب هیچ عملی در ذات و نهاد، خوب یا بد نیست، بلکه نیکی و بدی هر اندیشه و یا رفتار و منشی بستگی به امر «الله» و اراده او دارد. عبارت دیگر، ذات و اراده و خواست «الله» سنگ آزمونی است که اعمال خوب را از کارهای بد جدا و به افراد انسان برچسب های نیکوکاری و یا بدکاری و جرم و گناه می زند. هر چه را که «الله» منع می کند، جرم و گناه است، ولو آنکه آن عمل در فرهنگ افراد بشر نیکو، مفید و قانونی به نظر آید.

هر اندیشه و عملی را که «الله» نیکو بداند، دانستن آن اندیشه و یا انجام آن عمل نیکو و واجب است، اگرچه بر خلاف مصلحت افراد بشر باشد. بهترین مثال برای نشان دادن این تئوری، موضوع تعدد زوجات در اسلام است. اگرچه چند زنی در اجتماعات انسانی، بنیاد زندگی خانوادگی را سست و آرامش و شادی را از خانواده هائی که مردانشان دارای چند زن هستند، سلب می کند، ولی چون قرآن، این عمل را مشروع بر شمرده، از اینرو مسلمانان از آن پیروی و عیبی برای آن قائل نیستند. همچنین اگرچه، تمام اصول و مقررات حقوقی، اردواج رسمی را برای زندگی زناشویی لازم و قانونی تلقی کرده اند، ولی چون «الله» در آیه ۵۰ سوره احزاب می گوید، محمد بدون انجام آئین زناشویی با هر زنی که اراده کند می تواند همبستر شود، از اینرو اراده و

خواست «الله» به گونه طبیعی همیشه بالاتر از رعایت اصول و موازین حقوقی افراد بشر قرار می‌گیرد.

گذشته از آن، اسلام بین لغزش‌های جزئی که بیشتر مربوط به تشریفات انجام آداب و رسوم مذهبی است و گناهان بزرگ تفاوتی قائل نمی‌شود. احادیث زیادی از محمد نقل شده که همه حاکی از اثبات این موضوع می‌باشد. برای مثال، محمد گفته است: «یک درهم پول که فردی از ربا به دست آورد، گناهِش بیشتر از ۳۶ مرتبه زنا می‌باشد و هر کسی که از پول ربا تغذیه کند، جایش در جهنم است.» همچنین: «خوردن ربا، هفتاد نوع گناه برای انسان ایجاد می‌کند که کمترین آن مانند آنست که رباخوار با مادر خود زنا کرده باشد.» حدیث دیگری از محمد روایت شده که می‌گوید: «شلوار مرد باید تا وسط ساقهای پاهای او را بپوشاند... حال هرچقدر که بالاتر باشد، آن قسمت در آتش جهنم خواهد سوخت.»^۱

در قرآن و اسلام، قواعد و مقررات اخلاقی بر حسب زمان و مکان تغییر می‌یابند. در قرآن بارها گفته شده که «الله» هر عملی که اراده کند، می‌تواند انجام دهد. مسلمانان باور دارند، هر عمل و هنجاری که «الله» انجام دهد، عادلانه خواهد بود. بهمین دلیل، هنگامی که مسلمانان در آیه ۳۰ سوره انفال می‌خوانند که «(الله) بهترین مکاران است»، به وجود او افتخار می‌کنند. قرآن بر از آیه‌هایی است که می‌گوید، «الله» هر کسی را که بخواهد فریب می‌دهد و نیز هر کسی را که به پیامبرش تسلیم شود و از او فرمانبرداری کند، دوست دارد و به او کمک می‌کند. (به آیه ۲۹ سوره انفال، آیه ۵۳ سوره آل عمران، آیه ۵۱ سوره نعل، آیه ۱۵ سوره طارق، آیه ۴ سوره نحل، آیه ۱۵ سوره ابراهیم و آیه ۵۱ سوره توبه مراجعه فرمائید.)

از دگر سو، ضعف ارزشهای اخلاقی و انسانی سبب شده است که در

^۱ مشکات المصابیح و همچنین

اسلام، همیشه هدف بالاتر از وسیله رسیدن به هدف قرار بگیرد. عبارت دیگر، اسلام برای رسیدن به هدف، هر وسیله‌ای را مشروع و مجاز بشمار می‌آورد. اصطلاح «الغایات مبرر المبادی» که در زبان فارسی مفهوم «برای رسیدن به هدف کاربرد هر وسیله‌ای مشروع و مجاز بشمار می‌رود»، یکی از اصول شناخته شده اسلامی است که نه تنها در بافت اصول و احکام قرآن و احادیث اسلامی، کاربرد چشمگیر داشته، بلکه از زبان محمد نیز بسیار شنیده شده است. محمد در جنگ اُحُد، «نعیم بن مسعود» را مأمور کرد تا بین طایفه قریش و طایفه کلیمی «بنی قریظه» که بر ضد محمد با یکدیگر متحد شده بودند، اختلاف و نفاق بیندازد. هنگامی که پیروان محمد از اقدام رباکارانه او، یعنی عمل ناپکارانه کسی که خود را فرستاده خدا و مظهر عایت راستی، درسی و نیکی می‌داند، به شگفت افزادند، به آنها اظهار داشت: «جنگ بغیر از مکر و فریب چیز دیگری نیست.»

در حالیکه افراد عادی مردم، اصطلاحات «فریب، مکر، حيله و ربا» را بعنوان اهانت و ناسزا و برای پست و خوار کردن به یکدیگر به کار می‌برند، جای بسیار شگفت است که محمد این عناوین را برای منش خود روا و جایز می‌شمارد. از دگر سو، هنگامی که محمد به «الله» خود در آیه ۳۰ سوره انفال و آیه ۵۴ سوره آل عمران «خیر الما کیرین» یعنی «بهترین مکارها» را نسبت می‌دهد، کاربرد این عناوین برای توجیه اعمال و رفتار خودش زیاد غیرعادی به نظر نمی‌رسد.»^{۱۱}

می‌گویند، هیچ آب رونده‌ای بالاتر از سطح سرچشمه خود نمی‌تواند جاری شود و قطر هیچ ستونی بزرگتر از پایه خود نمی‌تواند باشد. این گفته‌ها در باره اسلام، اصول قرآن و اعمال و رفتار کامخواهانه محمد، کاربرد و مصداقی ندارند. محمد، انسان قدرت‌طلبی که عنوان پیامبری را وسیله

^{۱۱} بن اسحاق، کتاب سیرت رسول الله، صفحه ۶۷۶؛ محمد بن عمر الواقدی، کتاب المعاری، صفحه‌های

دست یابی به حکومت عربستان قرار داده، آنجائی که منافعش ایجاب کرده، خود را در بالای «الله» و حتی اصول و موازین اخلاقی قرار داده است. یکی از نمادهای عمل وی اینست که او دروغگوئی را در سه مورد مجاز کرده و با این عمل، خود را در بالای «الله» قرار داده و تقدس و تنزه اللہی که خود را نماینده و پیامبر او می‌داند، خدشه‌دار کرده و بدینوسیله اراده خودخواهانه‌اش را بالای اخلاقیاتی که باید در پاکی و درستی کمال مطلوب باشد، قرار داده است. این سه مورد عبارتند از: یکی دروغ گفتن به زنان، دیگری دروغ گفتن برای آشتی دادن دوستان و سوم دروغگوئی در جنگ.^{۱۲} گذشته از آن، ستمگریهای مجرمانه‌ای که محمد نسبت به مخالفان و دشمنانش^{۱۳} مرتکب شد، نمونه بارزی از صفات فروارزش اخلاقی و ویژگیهای روانی اوست. بهمین مناسبت، فرآورده مغزی او، یعنی آموزشهای او در قرآن دارای آنچنان سستی‌ها و کمبودهای اخلاقی است که هر انسانی را به شگفت وادار می‌دارد. دکتر «کلر تیس دال» می‌نویسد: «هنگامی که مذهب شیعه‌گری وارد ایران شد، تئوری (کتمان‌الدین) که یکی از ویژگیهای این مذهب است، فروزه دروغگوئی را در شکل یکی از هنرهای مستظرفه در معتقدات مردم این کشور استوار نمود.» البته نباید فراموش کنیم که هدف این نویسنده و پژوهشگر از تئوری (کتمان‌الدین)، اصل تقیه و یا دروغگوئی شرعی است که از ویژگیهای مذهب شیعه‌گری بشمار می‌رود.^{۱۴}

در واقع می‌توان گفت که مرکز اخلاق و حقوق در اصول و احکام قرآن و احادیث اسلامی ارزشهای اخلاقی نیست، بلکه تسلیم در برابر «الله» و اراده، خواست و دستورات اوست. فقهای اسلامی می‌گویند، حتی اگر کسی روی اتفاق و یا زیر فشار، عبارت «لا اله الا الله» را بیان کند، گناهان او بیکباره

^{۱۲} الهدایه، جلد چهارم، صفحه ۸۱.

^{۱۳} Dr. St. Clair Tisdall, *The Muhammadan World of Today*, p. 117.

^{۱۴} برای آگاهی کامل از «تقیه» در شیعه‌گری به کتاب شیعه‌گری و امام زمان، نگارش همین نویسنده

فرو خواهد ریخت. نکته قابل اهمیت در این جستار آنست که به گونه‌ای که در فصل هفتم شرح دادیم، در فرهنگ اسلامی، لزومی ندارد که «الله» به اصول و موازین «عدل و دادگری» پای بند باشد. هرچه که او میل و اراده کند و یا دستور دهد، «عدل و دادگری» بشمار خواهد رفت. برای مثال، «الله» و پیامبرش محمد، در کتاب قرآن بکرات دستور می‌دهند که پرستش هر موجودی بغیر از «الله» بزرگترین گناهی است که بشر می‌تواند مرتکب شود و تنها باید «الله» را پرستید. با این وجود می‌بینیم که «الله» به فرشتگان و از جمله شیطان دستور می‌دهد، به آدم سجده و او را پرستش نماید و دستور او در این باره عادلانه بشمار می‌رود. گناه شیطان برای پرستش نکردن آدم، به این دلیل نیست که او از اجرای یک قانون ابدی که عبارت از عدم پرستش هر موجودی بغیر از «الله» می‌باشد، خودداری کرده است، بلکه بدین جهت است که از اجرای دستور «الله» سرپیچی نموده است. به عبارت بهتر می‌توان گفت که در قرآن و اسلام، گناه از نافرمانی در برابر خواسته‌های یک «الله» قهار، جبار، مکار و مستبد ناشی می‌شود، نه سرپیچی از مجموعه موازین و مقررات اخلاقی و حقوقی که به شرح اعمال نیک و بد پرداخته است.

بنابر آنچه که گفته شد، محمد هر عملی که برای جامه عمل پوشانیدن به نفسانیات جاه طلبانه‌اش لازم می‌دید، انجام می‌داد و آنرا اراده الهی می‌دانست. درحالیکه، ارتکاب همان عمل برای سایر افراد، گناه و جرم محسوب می‌شد. برای مثال، هنگامی که محمد می‌خواست طایفه کلیمی «بنی النضیر» را نابود کند و آنها را محاصره کرد، چون آنها در برابر وی تسلیم نشدند، دستور داد نخلستانهای آنها را قطعه قطعه کنند و آنها را بسوزانند. این کار، یعنی از بین بردن وسیله ارتزاق مردم در فرهنگ عرب، عملی غیر اخلاقی و زشت بشمار می‌رفت. ولی محمد برای از پای درآوردن کلیمیان طایفه «بنی النضیر» دستور داد، بر خلاف اصولی که تا آن زمان در جامعه عرب تقدس داشت، نخلستانهای آنها را که از لحاظ باردهی بی نظیر بود، بسوزانند. هنگامی که به این عمل غیر اخلاقی و جنایت‌ناهی محمد ایراد

گرفته شد، او بیدرنگ آیه ۵ سوره حشر را از سوی «الله» نازل کرد و گفت: «اگر شما نخلی را قطع و یا آنرا سر پا نگهدارید، همه به امر (الله) بوده است...»

یکی دیگر از نکات شگفت‌انگیز و تماخره آور در اسلام در باره «گناه» آنست که اعمال زشت در قرآن طبقه‌بندی نشده و لغزش کوچکی در ردیف جنایت بزرگی بشمار آمده است. برای مثال، «قتل نفس» و «زناکاری» که از جنایات بزرگ بشمار می‌روند، در ردیف لغزش‌های کوچکی مانند «روزه خواری» و یا «فرار از میدان جنگ» بشمار رفته‌اند. تمام این موارد غیر منطقی و نابخردانه نشان می‌دهند که در قرآن و اسلام «گناه» عاملی است که نهاد آن با خرد و منطق پویا و ارزشهای اخلاقی و انسانی پیوندی نداشته و تنها به اراده یک هیولای جبار، متکبر، قابض، خافض، قوی، ممیت، منتقم، مانع و قهار که محمد او را «الله» نامیده و گذار شده است.

در قرآن موارد بسیاری وجود دارد که حتی مسلمانان را به کشت و کشتار ترغیب و تشویق می‌کند. برای مثال، آیه ۵ سوره توبه می‌گوید:

فَإِذَا أُنسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحَرَامُ فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ
وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ

«پس از آنکه ماههای حرام بسر رسید، مشرکین را هر کجا یافتید به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید...»

آیه ۶۱ سوره احزاب می‌گوید: **مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخِذُوا وَقْتِلُوا تَفْتِيلًا**
«مردم پلید را هر کجا یافتید، آنانرا گرفته و جداً آنها را بکشید.»

دکتر «ویلیام مونتگومری وات» استاد دانشگاه «ادینبورو» می‌نویسد: «باید تأکید شود که در فرهنگ تازیها قتل و کشتار دیگران هنگامی زشت بشمار می‌آید که این عمل در باره قبیله خودی و یا عضو یک قبیله دوست و متحد ارتکاب شود، در غیر اینصورت کشتن انسان دیگر در اصل، زشت و غیر اخلاقی بشمار نمی‌آید. در اسلام نیز قتل و کشتار دیگران تنها زمانی

زشت به نظر می آید که فرد مقتول به اسلام درآمده باشد، وگرنه منعی برای این کار وجود ندارد.

هرگاه یک فرد تازی از کشتن تازی دیگری خودداری کند، به این سبب است که وی عضو یک قبیلهٔ توانمند است و از اینرو ترس از انتقام بوسیله یک قبیلهٔ توانمند ممکن است دیگران را از کشتار افراد آن قبیله بازدارد.^{۱۵}

کتاب احادیث صحیح البخاری که در بردارندهٔ معتبرترین احادیث اسلامی می باشد در حدیث ۲۸۳، جلد چهارم، آشکارا می نویسد، اگر مسلمانی یک آدم کافر را به قتل برساند، مجازاتی نخواهد دید.^{۱۶}

امر به کشتار، موضوعی است که در بسیاری از آیه های قرآن زیربنای دین و یا حکومت اسلامی را تشکیل می دهد. برای مثال، به آیه ۴ سوره محمد، آیه ۱۹۱ سوره بقره، آیه های ۷۱ و ۸۹ سوره نساء و آیه ۲۹ سوره توبه مراجعه فرمائید. آیه ۳۶ سوره مائده می گوید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

«همانا کیفر آنهایی که با خدا و رسول او به جنگ برمی خیزند و در روی زمین مرتکب فساد می شوند، مجازات اعدام و یا دار و یا بریدن دستها و پاهایشان به خلاف (یعنی دست راست و پای چپ و یا برعکس) و اخراج آنها از سرزمینی است که در آن بسر می برند. این ذلت و خواری، عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت به عذابی بزرگ گرفتار خواهند شد.»

یکی از ویژگیهای واپسگرایی قوانین اسلامی که با حقوق بشر تضادی آشکار دارد، هم مفهوم بودن «گناه مذهبی» با آن گروه از اعمال و رفتار بشری

^{۱۵} William Montgomery Watt, *Muhammad's Mecca* (Edinburg: Edinburg University Press, 1988), p. 18-19.

^{۱۶} دکتر محمد حسن خان، صحیح البخاری، جلد چهارم (پاکستان: ۱۹۷۱)، باب سوم، صفحه ۲۸۳.

است که مخالف با مصالح اندیشه‌وران و دینمردان اسلامی است. عبارت دیگر، در اسلام اگر کسی بر پایه اصول و مقررات بی پایه‌ای که دینمردان اسلامی از خود ساخته‌اند، عمل نکند و یا حتی به آنها بی‌اعتنائی نماید، او را گناهکار برشمرده و زیر عناوین «مجاربه با الله» و یا «فساد در ارض» بوسله درخیمان سیاری که قاضی شرع نام دارند، با روشهای غیرانسانی مانند سنگسار کردن، بریدن سر، قطع دست و غیره بدون انجام هیچ نوع تشریفات دادرسی محاکمه و مجازات می‌کنند. «ویکتور خلیل» یک نویسنده مصری‌الاصیل در این جهت می‌نویسد: «اسلام برای تمام اعمال و رفتار بشر، روش تعیین کرده، به گونه‌ای که در یک کشور اسلامی فرهنگ، سیاست و مذهب را نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود.»^{۱۷} بهمین دلیل است که در تمام ۲۱ کشور دنیا که از دین اسلام پیروی می‌کنند؛ از مراکش تا سوریه و از عراق تا پاکستان و اندونزی، حکومت‌های دیکتاتوری برقرار بوده و در این کشورها نشانه‌ای از آزادی و دموکراسی وجود ندارد. بدیهی است که بهترین مثال برای اثبات این نظر، وجود رژیم جمهوری اسلامی در ایران است که از زمانی که حکومت آخوندیسم در کشور ایران به وجود آمد، این کشور در خفقان سیاه دیکتاتوری و ستمدینی فرو رفت.

براستی می‌توان حکومت امپراطوری عثمانی پیش از جنگ اول جهانی و دیکتاتوریهای اسلامی کشورهای لیبی، اردن، عراق، سوریه، سودان، یمن و غیره را در دنیای حاضر، نشانه‌های بارزی از سیستم‌های ستم‌نهاد دولتی قرن هفتم میلادی سرزمین عربستان سعودی دانست که دین اسلام تا به امروز سبب ادامه وجود آنها شده است. خبرگزاری «آسوشیيتد پرس» در روز ۲ فوریه ۱۹۹۱ گزارش داد، شاهزاده «ناطف» اعلام داشته است، هر کسی اقدامی برضد امنیت حکومت کشور عربستان سعودی انجام دهد، مجازاتش اعدام و یا

^{۱۷} Victor Khalil and Deborah Khalil, "When Muslims Meet Christians," *Christian Herald*, July/August 1988, p.43.

قطع یک دست و یا یک پای او خواهد بود.^{۱۸}

حقّ بازداشت افراد بدون قرار مراجع قضائی، بریدن دستها، پاهاء، گوشها، زبان، در آوردن چشمها، ترورهای سیاسی و غیره که از اصول و موازین دین اسلام بشمار می‌روند، همه از آداب و رسوم تازیهای قرن هفتم عربستان سرچشمه می‌گیرد که تا به امروز نهاد زشت و ناانسانی آنها بوسیله دین اسلام حفظ شده است.^{۱۹}

یکی دیگر از عواملی که در اسلام مرز بین نیک‌کرداری و بدرفتاری را خدشه‌دار می‌کند، موضوع تقدیر و سرنوشت می‌باشد. یک فرد مسلمان هنگامی که فکر می‌کند در منش و کردار خود اختیار و کنترلی ندارد و حتی چگونگی اندیشه‌گری او را «الله» از پیش در سرنوشتش وارد کرده است، به نفس سرکش خود تسلیم می‌شود و به اصطلاح زیگموند فروید، «تاناتوس» Thanatos و یا «غریزه مرگ و تخریب» بر او فرمانروا می‌گردد و عمری را به ارتکاب گناه و جرم و جنایت می‌گذراند، زیرا معتقد است که «الله» از پیش چنین سرنوشتی را برای او مقرر داشته است.

در قرآن آیه‌های بسیاری وجود دارد که می‌گوید، آنچه که انسان می‌کند و حتی در اندیشه‌اش وجود دارد، از پیش بوسیله «الله» مقدر و سرنوشت‌سازی شده است. بعبارت دیگر، مغز، وجدان و سلوک انسان، ماشینی است که فرمان آن در اختیار «الله» قرار دارد و انسان را نسبت به آن هیچ اراده و اختیاری نیست. آیه‌هایی که در این باره سخن گفته و حکم صادر کرده‌اند، تا آن اندازه زیاد است که خود می‌تواند موضوع کتاب جداگانه‌ای بشود. ولی، در این جستار تنها به شماری از آنها اشاره می‌شود. آیه ۸ سوره فاطر و آیه ۳۱ سوره مدثر می‌گویند، «(الله) هر کسی را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد، هدایت می‌کند.» آیه ۳۰ سوره دهر و آیه ۴ سوره ابراهیم

¹⁸ Quoted in the *Harrisburg Patriot News*, February 6, 1991, p. A3.

¹⁹ علی دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۱۶.

حاکی است، «شما نمی‌خواهید چیزی جز آنکه (الله) بخواهد.» آیه ۵۱ سوره توبه می‌گوید: «ای رسول، بگو هرگز جز آنچه (الله) خواسته است به ما نخواهد رسید.» آیه ۷ سوره بقره، آیه ۵۷ سوره کهف و آیه ۲۳ سوره جاثیه، اشعار می‌دارند، «و بر دنیهایشان پرده نهاده‌ایم تا آیات ما را نفهمند و گوشهایشان را سنگین ساختیم و اگر آنها را به هدایت بخوانی، دیگر ابداً هدایت نخواهند شد.» آیه ۹۶ سوره یونس می‌گوید، «آنهاست که نامزد قهر (الله) هستند، ایمان نمی‌آورند.» آیه ۱۰۷ سوره انعام حاکی است، «و اگر (الله) می‌خواست آنها را از شرک باز می‌داشت.» و آیه‌های ۹۹ و ۱۰۰ سوره یونس می‌گویند، «و اگر (الله) تو می‌خواست، کلیه مردم روی زمین ایمان می‌آوردند.» و آیه ۱۴۳ سوره نساء، آیه ۳۳ سوره رعد، آیه ۱۸۶ سوره اعراف و آیه‌های ۲۳ و ۳۶ سوره زمر می‌گویند، «هر کسی را (الله) گمراه کند، دیگر هیچکس وی را هدایت نتواند کرد.»

حدیث شماره ۵ مجموعه‌المدنی که یگانه مجموعه احادیث قدسی است که به چاپ رسیده، حاکی است: «(الله) گفت، من خداوند عالم هستم و خوبی و بدی را از پیش برای مردم مقرر کرده‌ام، بنابراین وای بر حال کسی که دستهایش را با بدی آلوده کردم و برکت و رحمت بر کسی که من برای او انجام اعمال نیک مقرر کرده‌ام.» ناگفته نماند که در برابر اصل جبری بودن سرنوشت انسان در قرآن و اسلام، آیه‌ای نیز مانند آیه ۷۹ سوره نساء وجود دارد که می‌گوید: «آنچه از خوبی به تو می‌رسد از (الله) و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست.» ولی، وجود این آیه در برابر آنچه آیه‌هایی که دم از جبری بودن سرنوشت انسان می‌زنند، تا آن اندازه ناچیز است که تمام قرآن‌شناسان و دانشمندان اسلامی شرقی و غربی، اصول و احکام قرآن را جبری و یا ناشی از اصل Fatalism می‌دانند.

تردید نیست که اینهمه سازمانهای اصلاح مجرمین که امروز در دنیا وجود دارند و حتی از مجرمان حرفه‌ای انسانهای مفید و سازنده به وجود می‌آورند و نیز دانشهای جرم‌شناسی و جزاشناسی به این بیموده‌گوئیهای مسخره و نابخردانه

خنده خواربینی می زنند، ولی جای بسیار شگفت است که هنوز سوداگران دینی برای برکردن جیب‌های خود و افسون نمودن توده‌های مردم، از داشتن مرید، پیرو و شنونده محروم نشده‌اند.

از موضوع جبری بودن «گناه» و مجازات آن که سوخته شدن در یکی از چینه‌های هفتگانه دوزخ است که بگذریم، چگونگی بخشش «گناه» نیز در قرآن و اسلام جالب به نظر می‌رسد. ما در اینجا وارد این بحث نخواهیم شد که قرآن مانند آنهمه ناهمگونی‌هایی که در باره اصول و احکام گوناگون دارد، در آیه ۱۸ سوره نساء می‌گوید، «توبه آنهایی که در تمام عمر مشغول (گناه) بوده‌اند، در هنگام مرگ قبول نخواهد شد.» ولی، در آیه‌های ۲۵ سوره اسری و ۱۰۴ سوره توبه می‌گوید، «(الله) توبه هر توبه‌کننده‌ای را قبول خواهد کرد.» اما نکته جالب در این بحث آنست که اصول و احکام قرآن و احادیث اسلام، به پیروی از منطق بی پایه و سست نهاد خود می‌گویند، اگر انسان مرتکب «گناه» شود، با انجام بعضی اعمال ناچیز که بیشتر شکل یک عمل و یا رسم تشریفاتی دارد، «گناه» او بخشوده و گناهکار از مجازات پاک خواهد شد. برای مثال، آیه ۲۷۱ سوره بقره می‌گوید، «هنگامی که شما صدقه می‌دهید، بسیاری از گناهانتان پاک خواهد شد.» حدیثی نیز از قول محمد وجود دارد که می‌گوید، «هنگامی که شما پیش از نماز وضو می‌گیرید، تمام گناهانتان پاک و بخشوده خواهند شد.» حدیث دیگری نیز از قول محمد می‌گوید، «رفتن به مکه و برگزاری مراسم حج، قلب‌های شما را پاک و شما را مانند یک بچه شیرخواره، منزّه و بیگناه می‌کند.»^{۲۰}

مشکات المصابیح می‌نویسد، محمد گفته است، هر کسی که خداوند را

به نام (الله) بخواند، به تمام آرزوهای خود خواهد رسید.^{۲۱}

^{۲۰} Moulavi Rafi'ad-din Ahmad, in Nineteen Century, XLII. [1897]552.

^{۲۱} Mishkat al-Masabih, Book X.C.I. Chap.

از مطالب این جستار و نیز مدلول آیه‌ها و احادیثی که در بالا شرح داده شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که در قرآن و اسلام، «گناه» و یا عمل زشت، رابطه‌ای با اصول اخلاقی، ارزشهای انسانی و بهداشت روانی اجتماعی ندارد، بلکه «گناه» یک پدیدهٔ «برون ذهنی» و خارجی است و نه یک کارداد «درون ذاتی». عبارت دیگر، انسان در ارتکاب «گناه» و یا رفتار زشت و ضد اجتماعی، اختیار و مسئولیتی ندارد و این «الله» قهار و مکار و انتقام‌جوست که ارتکاب «گناه» را از پیش در سرنوشت انسان وارد کرده است. اگر چنین باشد، از یک سو آنهمه کاوک‌گوئیهای محمد و قرآن در بارهٔ وجود بهشت و دوزخ و مجازات و پاداش انسان، موضوعی مسخره و شیدنهاد به نظر می‌آید و از دگر سو، باید به عدل و دادگیری «الله» که گروهی از آفریده‌هایش را برای سوخته شدن به آتش جهنم می‌آفریند، آفرین گفت!

دوزخ «الله»

دین و مذهب بیش از باروت سبب کشتن انسانها شده است.

تمام ادیان و مذاهب گوناگون دنیا از «دوزخ» یعنی کیفرگاه پس از مرگ سخن رانده‌اند، ولی در هیچ دین و مذهبی، تئوری «دوزخ» وحشتناک‌تر و شکنجه‌بارتر از دین اسلام نیست. در بررسی تئوری «دوزخ»، «الله» موجود خون‌آشام و انتقام‌جوئی شناسائی می‌شود که تشنه خون بندگان خود و مشتاق مشاهده زجر و شکنجه آنها می‌باشد. «الله» بنده‌های دوزخی خود را با نهایت سنگدلی و بیرحمی به شدیدترین وضعی که حتی پندار آنها کار ساده‌ای نیست، در آتش گداخته دوزخ، کباب و پوست و گوشت و استخوانشان را بریان می‌کند و آنها را به شکل مایعی آتش‌زا در می‌آورد و دوباره به آنها جان می‌دهد و از نو تا ابد این سرنوشت شکنجه‌بار را در باره آنها تکرار می‌نماید.

«دوزخ» و یا جهنم «الله» آتشگاهی است که پندار آن سنگدل‌ترین

افراد را نیز به شگفت می آورد. ۶۷ سوره از ۱۱۴ سوره کتاب قرآن، در ۲۸۵ آیه به شرح ویژگیها و فروزه‌های «دوزخ» اختصاص داده شده است. به راستی می‌توان گفت، کمتر جنایتکار خونخوار، پریشان مغز و انتقامجویی را می‌توان یافت که مانند اللّٰهی که محمد در قرآن آفریده است، حتی پندار چنین اعمال ستمگرانه و وحشیانه‌ای را نسبت به وجود بشر در مغز پیروراند. از بررسی آن بخش از متون قرآن که در باره «دوزخ» و ویژگیهای آن سخن می‌گوید، «الله» موجودی شناخته می‌شود که دنیا و موجودات آنرا برای آن آفریده است که حس شرارت، انتقامجویی، خونخواهی و خون آشامی بی‌اندازه و بدون انتهای خود را آرامش بخشد. دوزخ «الله» به اندازه‌ای مخوف و ترسناک است که بهیچوجه نمی‌توان آنرا با کوره‌های آدم‌سوزی «آدولف هیتلر» رهبر آلمان نازی در جنگ دوم جهانی که شش میلیون یهودی را خاکستر کرد و بدین مناسبت، انتقاد و نفرت جهانیان را نسبت به خود برانگیخت، برابری نمود.

قرآن تنها از خود «دوزخ» نام می‌برد و اشاره می‌کند که هر بخش از «دوزخ» به گروه ویژه‌ای اختصاص داده شده است. ولی احادیث اسلامی می‌نویسند که «دوزخ» دارای هفت طبقه است که هر یک برای گروه ویژه‌ای از افراد به وجود آمده است. طبقه اول «جهنم» است که مرکز مجازات و سوزانیدن مسلمان‌ها می‌باشد. طبقه دوم «الازا» نام دارد که محل مجازات و آتش زدن مسیحی‌هاست. طبقه سوم «الحتومه» می‌باشد که برای سوزانیدن کلیمی‌ها به وجود آمده است. طبقه چهارم «صائر» نامیده می‌شود که برای مجازات و سوزانیدن صائین ایجاد شده است. طبقه پنجم «صاگر» است که برای مع‌ها (روحانیون زرتشتی پائین‌تر از مؤبدان) به وجود آمده است. طبقه ششم «الجحیم» نام دارد که دارای آتشگاههای وحشتناکی بوده و برای مجازات و سوزانیدن بت پرستان آفریده شده است. سرانجام، طبقه هفتم «الهاویه» می‌باشد که مفاک بی‌ته ترسناکی است که برای سوزانیدن منافقین به وجود آمده است.

باید بویژه به این نکته توجه داشت که کم و بیش تمام آیه‌ها و سوره‌هایی که در باره «دوزخ» سخن می‌گویند، در مدینه یعنی در زمان پیامبرشاهی محمد نوشته شده است. آن بخش از آیه‌ها و سوره‌های مکی که در باره «دوزخ» سخن می‌گویند، بسیار کمیاب و کوتاه بوده و بیشتر در باره افرادی نوشته شده که به رسالت پیامبر ایمان نمی‌آوردند، نه آنهایی که مرتکب گناه می‌شوند. چکیده ۲۸۵ آیه‌ای که در باره فروزه‌های «دوزخ» سخن گفته، به شرح زیر می‌باشد:

«دوزخ» برای آنهایی آفریده شده که به پیامبر و رسالت او ایمان نمی‌آورند و او را مسخره می‌کنند. «دوزخ» همچنین جایگاه بت پرستان، منافقان، مشرکان، کافران، دشمنان و بدخواهان «الله»؛ افرادی که به «الله» دروغ می‌بندند و آیت‌ها و وحی‌های او را تکذیب می‌کنند؛ مؤمنانی که به دشمن پشت می‌نمایند؛ آنهایی که در خانه می‌مانند و در رکاب محمد جنگ نمی‌کنند و پولها و زرد و سیمهایشان را پنهان نموده و در راه هدفهای محمد هزینه نمی‌کنند؛ افرادی که توبه نمی‌نمایند؛ ستمکاران، گناهکاران، اسراف‌کنندگان و منکرین خواهد بود.

هنگامی که گروههای بالا از این جهان رخت برمی‌بندند و به دنیای دیگر پای می‌گذارند، نامه اعمالشان به دست چپشان داده خواهد شد^۱ و به فرمان «الله» گردن آنها با غل و زنجیر مهار و گروه گروه وارد «دوزخ» میشوند.^۲ نگهبانان «دوزخ» درهای آنها می‌گشایند و به واردین می‌گویند، به منزلگاه جاودانی خود وارد شوید.^۳ نوزده فرشته خشن و سختگیر نگهبانی «دوزخ» را بر عهده دارند. سبب اینکه «الله» نوزده فرشته برای نگهبانی «دوزخ» تعیین کرده، آنست که کافران را بیازماید. زیرا کافران - برخلاف مؤمنان که هیچگاه به آیات «الله» تردید نمی‌کنند - نسبت به شماره «نوزده» در شک

^۱ آیه‌های ۲۵ تا ۲۹ سوره حاقه.

^۲ آیه ۶۸ سوره مؤمن (غافر).

^۳ آیه‌های ۷۱ و ۷۲ سوره زمر و آیه ۲۱ سوره نبا.

هستند و پرسش می‌کنند، هدف «الله» از این شماره چه بوده است؟ بدین ترتیب «الله» آنهایی را که اراده کند، گمراه و افرادی را که میل داشته باشد، راهنمایی خواهد کرد.^۴

دوزخ «الله» آتشی است که سوخت و هیزم آن از افراد انسان و سنگها تأمین می‌شود.^۵ دیوارهای «دوزخ» از آتش تشکیل شده و فراگرد آن پر از بادهای سوزش آور، آبهای جوشان و سایه‌ای از دود است.^۶ به فرمان «الله» دوزخیانی را که دست و پاهایشان با بندهای محکم و سنگین بسته شده،^۷ با زنجیرهای هفتاد زری در فراگرد «دوزخ» می‌کشاند،^۸ بر سر آنها آب جوشان می‌ریزند^۹ و گرز آهنین بر سر آنها می‌کوبند.^{۱۰} هنگامی که پوست بدن دوزخیان بر اثر اعمال یادشده بالا پخته و بریان می‌شود، پوست نوئی بر بدن آنها روئیده می‌شود تا همواره شکنجه و عذاب «الله» بر آنها تجدید شود.^{۱۱} دوزخیان با سر وارد آتش می‌شوند^{۱۲} و آتش «دوزخ» از بالا و پائین به آنها حمله‌ور شده و آنها را دربر می‌گیرد.^{۱۳} چهره دوزخیان از آتش پوشیده شده^{۱۴} و آنها لباس آتشین بر تن دارند.^{۱۵} دوزخیان کوشش می‌کنند از شعله‌های گذارنده آتش فرار کنند، ولی هر بار که به انجام این کار تصمیم می‌گیرند، دوباره به سوی آتش برگردانده می‌شوند و ندائی به آنها می‌گوید، بچشید عذاب آتشی که وجود آنرا انکار می‌کردید. مگر نه آن بود که

^۱ آیه‌های ۳۰ و ۳۱ سوره مدثر.

^۲ آیه ۱۲ سوره آل عمران؛ آیه ۱۵ سوره جن؛ آیه ۹۸ سوره انبیاء.

^۳ آیه‌های ۴۲ تا ۴۴ سوره واقعه.

^۴ آیه ۱۲ سوره مزمل.

^۵ آیه ۳۱ سوره حق.

^۶ آیه ۴۷ سوره دخان.

^۷ آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ سوره حج.

^۸ آیه ۵۶ سوره نساء.

^۹ آیه ۳۴ سوره فرقان.

^{۱۰} آیه ۵۴ سوره عنکبوت.

^{۱۱} آیه ۱-۳ سوره مؤمنون و آیه‌های ۴۹ و ۵۰ سوره ابراهیم.

^{۱۲} آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ سوره حج.

پیامبران به شما پند دادند که به آنها ایمان آورده و خود را از آتش «دوزخ» برکنار نگهدارید؛ ولی شما به سخنان آنها گوش فرا ندادید و آنها را انکار کردید. پس اکنون بچشید عذاب آتشی را که انکار می کردید.^{۱۱} هر زمانی که شعله های آتش «دوزخ» فرو می نشیند، «الله» دوباره آنها را با شعله های بیشتری گداخته می کند.^{۱۲}

در زرفنای «دوزخ» درخت «زقوم» وجود دارد که شکوفه هایش مانند سر دیوهاست.^{۱۳} خوراک دوزخیان میوه این درخت است که آنها همراه با چرک و جراثیم و کثافت های دیگر می خورند و در نتیجه شکمشان به شکل فلز گداخته در می آید و روده هایشان پاره می شود.^{۱۴} خوراک دیگر دوزخیان خار تلخ است که قادر نیست حس گرسنگی آنها را آرام کند.^{۱۵} هنگامی که احساس تشنگی دوزخیان را از پای در می آورد، با فریاد درخواست آب می کنند، ولی به آنها آبی داده می شود که مانند قیر گداخته جگرشان را بریان می کند.^{۱۶} در «دوزخ» پیوسته صداهائی به گوش می رسد که ندا در می دهد: «در شعله ها بسوزید، این مجازاتی است که شما آنها را انکار می کردید.»^{۱۷} دوزخیان می گویند، کاش ما از «الله» و پیامبرش فرمانبرداری می کردیم تا به این روز نمی افتادیم. آنهایی که به پیامبر ایمان نیاورده و به این روز افتاده اند، به «الله» متوسل شده و می گویند، یا «الله» به ما رحم کن، ما را نجات بده، بعد از این خوب عمل خواهیم کرد. «الله» به آنها پاسخ می دهد: «مگر پیامبر من به شما نگفت که به او ایمان بیاورید. پس بچشید عذاب مرا.»^{۱۸} پس از آن دوزخیان به نگهبانان «دوزخ» التماس می کنند از «الله» درخواست کنند، یک روز از

^{۱۱} آیه ۳۷ سوره فاطر و آیه ۲۰ سوره سجده.

^{۱۲} آیه ۹۷ سوره معراج.

^{۱۳} آیه ۵۳ سوره صافات.

^{۱۴} آیه ۴۷ سوره دخان.

^{۱۵} آیه ۶ سوره غاشیه.

^{۱۶} آیه های ۱۶، ۱۹، و ۵۰ سوره ابراهیم.

^{۱۷} آیه ۱۸ سوره صور.

^{۱۸} آیه ۳۷ سوره فاطر.

عذاب و شکنجه آنها بکاهد، ولی پاسخ می‌شنوند که چون آنها به دوباره زنده شدن و دیدن کیفر عقیده نداشتند، باید این عذاب ابدی را برای همیشه تحمل کنند.^{۲۴} دوزخیان پیوسته در احاطه مرگ هستند، ولی نمی‌میرند، زیرا باید زجر و عذاب بکشند.^{۲۵} «الله» دوزخ را از جن و انسان پر^{۲۶} و آنگاه از آن پرسش می‌کند: «آیا اکنون پر شده‌ای؟» «دوزخ» پاسخ می‌دهد: «مگر بیش از اینهم وجود دارد؟»^{۲۷}

هنگامی که انسان مؤمن درمی‌گذرد، روان او به سادگی و آسانی، مانند قطره آبی که از یک خیک آب چکه می‌کند و دارای بوی مشک است از بدن او خارج می‌شود، ولی روان یک آدم کافر و زشتکار را عزرائیل (فرشته مرگ) مانند سیخ داغی که از یک تکه پشم مرطوب بیرون کشیده شود، به سختی از بدن او خارج می‌کند. سپس با وجود بوی زننده‌ای که از روان آدم بدکار استشمام می‌شود، فرشته‌های دیوچهره، آنرا در یک تکه گونی می‌پیچند و به دروازه پائین‌ترین طبقه «دوزخ» می‌برند. دربان «دوزخ» می‌گوید: «ما نیازی به تو روان فاسد نداریم؛ در (دوزخ) به‌رویی تو باز نمی‌شود و تو باید به محل خود برگردی.» سپس «الله» می‌گوید: «نام او را در دفتر دوزخی‌ها ثبت کنید.» آنگاه فرشته‌های دیوچهره، با خشونت او را به زمین برمی‌گردانند و او دوباره در گور وارد بدنش می‌شود.^{۲۸}

پس از آن عذاب گور آغاز می‌شود. عذاب گور ویژگی به افراد بی‌ایمان ندارد، بلکه مسلمان و کافر هر دو محکوم به تجربه عذاب قبر هستند. ولی تفاوت بین افراد مؤمن و بی‌ایمان در تحمل عذاب گور آنست که عذاب گور برای افراد با ایمان کوتاه خواهد بود. به‌هرروی، در این زمان گور قوس‌دار

^{۲۴} آیه ۲۹ سوره غافر.

^{۲۵} آیه ۱۷ سوره ابراهیم.

^{۲۶} آیه ۱۸ سوره اعراف و آیه ۱۱۹ سوره هود.

^{۲۷} آیه ۵۰ سوره عنکبوت.

^{۲۸} مشکات‌المصابیح، جلد اول، صفحه‌های ۳۶۷-۳۶۲.

می‌شود و خویشاوندان تازه در گذشته، بندهای کفن او را باز می‌کنند تا او بتواند در هنگام پرسش و پاسخ نکیر و منکر بنشیند. نکیر و منکر، دو فرشته سیاه و زشت‌چهره بوده و دارای چشمان آبی هستند که از آنها برق می‌جهد. پس از اینکه پرسش و پاسخ نکیر و منکر پایان پذیرفت، اگر شخص تازه در گذشته یک مؤمن واقعی باشد، نکیر و منکر به او می‌گویند: «تو می‌توانی مانند یک داماد راحت و آسوده بخوابی تا (الله) برای روز قیامت ترا بیدار کند.» ولی اگر شخص کافر و بدون ایمان باشد، نکیر و منکر از او پرسش می‌کنند: «خدای تو کیست؟»

پاسخ می‌دهد: «افسوس، افسوس، من نمی‌دانم خدایم کیست.»

«دین تو چیست؟»

«افسوس، افسوس، نمی‌دانم دینم چیست.»

«چه پیامبری را پرستش می‌کنی؟»

«افسوس، افسوس، نمی‌دانم.»

سپس صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: «او دروغ می‌گوید، او را روی یک تخت‌خواب آتشین بخوابانید و دری از گور او به سوی دوزخ باز کنید.»

در این هنگام، سوراخی از گور شخص تازه در گذشته به سوی «دوزخ» باز می‌شود. او صدای دندانهای «دوزخ» را می‌شنود که برای فروبردن در گوشت و استخوان او آماده می‌شوند. در همان لحظه، شعله‌های گدازنده آتش به او حمله می‌کنند، دیوارهای گور تنگ می‌شوند و دنده‌های او را درهم خرد می‌کنند. یک فرشته دیو هیکل با چهره زشت و کریهش به او نگاهی می‌اندازد و می‌گوید: «من اعمال و رفتار زشت تو هستم.» شخص تازه در گذشته فریاد می‌زند: «یا (الله) از تو درخواست می‌کنم، روز قیامت را به تأخیر بیندازی.»^{۲۹}

در تمام درازای سالهای بین مرگ نازه در گذشته و روز قیامت، او به شدیدترین وضع ممکن در گور عذاب و شکنجه می‌شود. پیوسته گرزهای گداخته آهنین بر سر و بدن او کوبیده می‌شود و مارهای بزرگ هیکل، بدن او را پاره پاره می‌کنند. فریادهای او از شدت درد و عذاب به اندازه‌ای بلند و دلخراش است که حیواناتی را که روی گور او مشغول چرا هستند، به خود می‌آورد و آنها را از وحشت رم می‌دهد. بر پایه نوشته مشکات المصابیح، شتر خود محمد روزی با چنین رویدادی روبرو شده است. بدین شرح که هنگامی که محمد با شترش از نزدیک گورهائی که در باغستانی وجود داشته، گذر می‌کرده، ناگهان شتر او به شدت رم می‌کند، به کیفیتی که نزدیک بوده است، محمد را به زیر واژگون سازد؛ در این هنگام محمد به پیروانش می‌گوید: «تردید نیست که در این گورها، مرده‌های بی‌ایمان در حال شکنجه شدن هستند و اگر من اطمینان داشتم که شنیدن صداهای زجر و شکنجه این مرده‌ها، شما را از دفن شدن در گور باز نمی‌دارد، از (الله) درخواست می‌کردم، همانگونه که من صداهای وحشتناک این مرده‌ها را که در حال مجازات و شکنجه شدن هستند، می‌شنوم، (الله) نیز به شما توانائی شنیدن همان صداها را بدهد. به درگاه (الله) دعا کنید تا شما را از آتش دوزخ و مجازاتهای گور و سایر عذابهای ناشی از اعمال و رفتارتان نجات دهد.»^۲ نکته جالب آنست که افراد عادی قدرت شنیدن صداهای عذاب و شکنجه مردگان را در گور ندارند، ولی شترها والاعها توان شنیدن آن صداها را دارند.^۳

باز نمود نویسنده

بیروان تئوری^۴ Agnosticism درست می‌گویند که درک وجود «الله»

^۲ همان کتاب، جلد اول، صفحه ۳۹.

^۳ Stanley Lane-Pool, Studies in a Mosque (London: Remington & Co., 1983), p. 313.

^۴ Agnosticism یک تئوری فلسفی است که می‌گوید، انسان با غایت دانش، خرد، فهم و ادراک خود قادر به شناسایی و درک وجود خدا نیست.

بالا تر از فراز فهم و درک انسان است و ما واقعیت این تئوری را دست کم در باره نکته یاد شده بالا به خوبی درک و مشاهده می کنیم. زیرا سیاست بنده داری و پیامبرنوازی «الله» آنچنان مرموز و پیچیده است که شترها و الاغها را از همان قدرت و توانی که به پیامبرش می دهد، بهره ور می کند، ولی بنده های عادی اش را از دارا بودن چنین توانی باز می دارد! شاعری گفته است:

غیرفهم جان که در گاو و خراست آدمی را عقل و جانی دیگر است
باز غیر عقل و جان آدمی هست جانی در نبی و در ولی

به گونه ای که ملاحظه می شود، مفهوم بیت اول این شعر با مدلول حدیثی که در بالا شرح داده شد، برابر می کند، ولی به نظر می رسد که بیت دوم باید به شرح زیر اصلاح شود تا با حکم حدیث بالا تطبیق نماید.

عقل و جان گاو و خر را خود نگر تا به بینی اصل آنرا در نبی و در ولی

روز قیامت

روز قیامت روزی است که «الله» به داوری می نشیند، بنده های را که به محمد و اسلام ایمان آورده و نکوکار بوده اند به بهشت و بنده های غیر مؤمن به اسلام و بدکار را به دوزخ سرنگون می کند. محمد در باره تغییرات و فراگشت های نجومی روز قیامت، لافهای زده است که به پندار هیچ انسان کوتاه مغزی نیز نخواهد نشست و به راستی اگر تئوری Reincarnation و یا «دگردیسی روان» واقعیت می داشت و روان محمد در یکی از انسانهای زمان ما برگشت می کرد، در واقع می بایستی مغز او از عرق شرم عوامفریبی و لاف پردازی خیس می شد. حال چگونه است که شمار در حدود نهصد میلیون مسلمان امروز، این افسانه های بیمایه و نابخردانه را در زمره اصول معتقدات دینی خود قرار داده اند، موضوعی است که خرد و منطق هر انسانی را به خلعجان می آورد!

به هر روی، قرآن می گوید، روز قیامت با دمیدن اسرافیل در صور آغاز می شود. در این هنگام تمام کائنات هستی به گونه ناگهانی زیر و رو می شوند. آسمان شکافته و پاره پاره می شود؛ ستاره ها فرو می ریزند؛ کوهها از جا کنده و

اصولاً سوگند چیست و چرا «الله» سوگند می‌خورد!

سرشت سوگند

سرشت سوگند در اساس دلالت بر کمبود منطق، گفتار و یا کردار شخص سوگند‌خورده می‌کند. انسانی که لب به سوگند بازمی‌کند، فردی است که ارزشهای انسانی و اخلاقی او مورد تردید قرار گرفته و از اینرو کوشش دارد با دست‌یازی به سوگند خوردن، خلاء و یا کمبود ارزشهای انسانی، گفتار و یا رفتار را به پوشاندن و بوسیله سوگند خوردن، دیگران و بویژه مقامات متافیزیکی را گواه درستی قول و رفتار خود گرفته و نشان دهد که گفتار و کردارش از حقیقت بهره می‌برد. بهمین دلیل، معمولاً شخصی که زبان به سوگند باز می‌کند، دارای منطق سست، پایگاه اجتماعی ضعیف و بیان تردیدآمیزی بوده و از ارزشهای انسانی عادی و کافی برخوردار نیست. از اینرو کمتر دیده شده است، افرادی که دارای پایگاه فردی و اجتماعی توانمند باشند سوگند بخورند. ولی، به کرات می‌بینیم افرادی که از لحاظ ارزشهای فردی و اجتماعی دارای کمبود هستند، مانند دروغگویان، سوداگران، قماربازان و مجرمان به سوگند خوردن توسل پیدا می‌کنند.

نکته مهم دیگر در سوگند خوردن، ارزش و تقدس فردی است که به نام او سوگند یاد می‌شود. به عبارت دیگر، کسی که با سوگند خوردن، شخص دیگری را بر درستی گفتار و کردارش گواه می‌گیرد و به نامش سوگند یاد می‌کند؛ معمولاً باید از سوگند خورنده ارزش و پایگاه بالاتری داشته باشد. بهمین دلیل است که افراد مردم به گونه طبیعی به مقامات متافیزیکی، مانند خدا و سایر مقدساتی که دارای نیرو و توان برتر از افراد بشر هستند، سوگند می‌خورند.

با در نظر گرفتن بحث بالا، نخست این پرسش به وجود می‌آید که چرا اصولاً «الله» باید سوگند بخورد. الهی که به گفته محتویات کتاب قرآن نه تنها به آنچه که روی زمین و آسمانها می‌گذرد، بلکه به آنچه که در فراسوی

«الله» خللی وارد نیاید و از اینرو نامها و فروزه‌های «الله» به جای یکصد، به نودونه پایان پذیرفته است.

اگر این تئوری درست باشد، می‌توان گفت، یکی از فروزه‌های «الله» ناراحتی روانی «لخت‌بینی» می‌باشد که در زبانهای انگلیسی و فرانسه Inspectionism و یا Voyeurism نامیده می‌شود. زیرا چگونه می‌توان پندار کرد که در دنیای بی‌نزاکت خاکی ما نگاه کردن به شرمگاه دیگران گناه شمرده شود، ولی در روز قیامت، کاترلیونها نفر از افراد بشر در دادگاه داوری مقدس «الله» در حالت لخت مادرزاد حضور یابند. وانگهی، روز قیامت که تنها به مردان ویژگی ندارد، به یقین زنان هم در این روز باید حساب پس دهند. حال چگونه در روز قیامت کاترلیونها مرد و زن با بدنهای لخت در صحرای محشر گرد می‌آیند و این کار به قدس جبروت «الله» خللی وارد نمی‌آورد، چیستانی است که شاید پاسخش رضایت روانی «الله» از «لخت‌بینی» بندگان باشد که در روز محشر با مشاهده بدن لخت بندگان خود، انحراف «لخت‌بینی» اش را آرام می‌سازد.

به هر جهت ایستادن زنان و مردان در برابر «الله» مدت چند سال به درازا می‌کشد، زیرا «الله» برای داوری کردن اعمال و رفتار بندگان شتابی ندارد. خورشید به اندازه‌ای به افراد مردم نزدیک می‌شود که نور آن چشمها را نابینا و حرارت آن مغزها را پریشان و دیوانه می‌کند. جمجمه‌های افراد بی‌ایمان مانند کاسه‌ای که روی حرارت آتش قرار گرفته باشد، می‌جوشد و چهره‌های آنها سیاه می‌شود. شدت گرسنگی و تشنگی مردم را از پای درمی‌آورد و افزونی ازدحام سبب می‌شود که آنها در عرق خود خیس شوند و از تنگی نفس به حالت خفگی بیفتند. در برابر آنها «دوزخ» مانند یک جانور وحشتناکی که روی چهارپای کوه‌مانندش استوار است، بوسیله میلیون‌ها فرشته و هزارها زنجیر، پیش آورده می‌شود و هنگامی که کافران به دوزخ سرنگون می‌شوند، صدای فریاد گوشخراشی مانند عریده خرها از آتش دیگ جوشان می‌شنوند و

دوزخ از خشم کافران در حال قطعه قطعه شدن قرار می‌گیرد... (آیه‌های ۷ و ۸ سوره ملک.)

در بین آرواره باز دوزخ، پل وحشتناک «صراط» دیده می‌شود. پل «صراط» از یک تار مو باریک‌تر و از لبه شمشیر برنده تیزتر است. تمام افراد مردم باید از آن پل گذر کنند. افراد با ایمان و نیکوکار از پل «صراط» به آسانی و راحتی عبور و وارد بهشت میشوند و افراد کافر و بدکار به دوزخ سرنگون می‌گردند. در ابتدای پل «صراط»، جبرئیل فرشته ایستاده و ترازوی بسیار بزرگی در دست دارد که اعمال خوب و بد تمام افراد مردم را وزن می‌کند. هر کسی که اعمال و رفتارش بی‌ارزش و کم‌وزن باشد، در میان آتش گدازنده به ژرف دوزخ سرنگون و آنکه اعمال خوب و سنگین انجام داده باشد، رستگار خواهد شد (آیه‌های ۶ تا ۱۰ سوره قارعه).

در این هنگام، لحظه داوری فرامی‌رسد، ولی زمان داوری به سرعت پایان می‌پذیرد. زمان داوری به اندازه فاصله بین دو پستان شتر شیردهنده است. فرشته‌های دربردارنده نامه‌های اعمال مردم پیش می‌آیند. این نامه‌ها که شرح اعمال و رفتار نیک مردم است، در ترازوی جبرئیل وزن می‌شود. نامه اعمال افراد بی‌ایمان و بدکار سنگین‌تر از نامه رفتار خوب آنها می‌باشد. پس از وزن نامه اعمال مردم، اگر نامه به دست چپ آنها داده شود، جایشان در دوزخ و هرگاه نامه به دست راستشان داده شود، منزلگاهشان در بهشت خواهد بود.^{۳۳} افراد دوزخی فریاد برمی‌آورند: «ای کاش، نامه اعمال ما هیچگاه به دستمان داده نمی‌شد و ما از نتیجه رفتارمان آگاه نمی‌شدیم.» آیه‌های ۳۰ تا ۳۲ سوره حاقه می‌گویند، در این زمان فرمان داده می‌شود: «او را بگیرید و در غل و زنجیرش کشید تا باز او را در دوزخ افکنید و با زنجیری که درازایش هفتاد ذرع است به آتش در اندازید.»

مشکات المصابیح از قول بخاری و مسلم حدیثی در باره بهشت و دوزخ

³³ sale, Prel. Disc., p. 89 (1st ed.).

ذکر کرده که بسیار جالب بررسی می‌باشد. کتاب یادشده می‌نویسد، «ابوهریره» روایت کرده که محمد گفته است: «بهشت و دوزخ روزی با یکدیگر به بحث نشستند. بدین شرح که دوزخ به بهشت اظهار داشت، >من پذیرای افراد مهم و بزرگی هستم که زندگی خود را با کبر و غرور گذرانیده‌اند.< بهشت گفت، >من نمی‌دانم چرا تنها افراد ناتوان، بی‌تجربه و فرونهاد وارد من می‌شوند.< هنگامی که (الله) از موضوع بحث بهشت و دوزخ آگاه شد، به بهشت اظهار داشت، >تو نشانه رحمت و شفقت من هستی و من بندهائی را که رحمت را شامل حالشان کنم به‌سوی تو می‌فرستم.< سپس (الله) به دوزخ رو کرد و گفت، >تو نشانه کیفر من هستی و من آن گروه از بندگانی را که بخوام مجازات کنم، به‌سوی تو گسیل می‌دارم.< هر دوی شما سرانجام پر خواهید شد.»^{۲۴} دوزخ هنگامی پر خواهد شد که (الله) به آنجا گام بگذارد. در این زمان دوزخ می‌گوید: «بس است، بس است، بس است. و باید توجه داشت که (الله) در باره بندگانش مرتکب اشتباه نخواهد شد.»^{۲۵}

«ابوهریره» نیز روایت می‌کند که محمد گفته است: «هنگامی که (الله) بهشت را آفرید، به جبرئیل فرمان داد، به داخل بهشت برود و آنرا بازرسی کند. جبرئیل به بهشت رفت و آنچه را که (الله) برای ساکنان بهشت آفریده، مورد بررسی قرار داد و سپس نزد (الله) رفت و گفت، >یا الله، به جبروت تو سوگند می‌خورم، کسی نیست که از چنین بهشتی آگاه شود و برای ورود به آن تمایل نداشته باشد.< سپس، (الله) شرایط داخل بهشت را نامطبوع ساخت و به جبرئیل فرمان داد، وارد بهشت شود و آنرا بررسی نماید. جبرئیل فرمان (الله) را اجرا کرد و اظهار داشت، >یا الله، به جبروت تو سوگند می‌خورم، هر کسی که از شرایط بهشت آگاه شود، میل ورود به آنرا نخواهد داشت.< آنگاه دوباره (الله) شرایط بهشت را مطبوع ساخت و به جبرئیل فرمان داد،

^{۲۴} Mishkat Al-Masabih, p. 1217.

^{۲۵} Ibid.

آنها بررسی کند. جبرئیل فرمان (الله) را اجرا کرد و اظهار داشت، «یا الله، نیست کسی که از شرایط بهشت آگاه باشد و برای ورود به آن سر و دست نشکند.»^{۳۶} (این حدیث بوسیله ترمذی، ابوداود و نسائی مورد تأیید قرار گرفته است.)

باز نمود نویسنده

تثوری «دوزخ» را در واقع می‌توان داغ شرمی بر پیکر قرآن به‌شمار آورد. زیرا در هیچیک از آیه‌های قرآن هیچ دستور و یا اصلی نمی‌توان یافت که حاکی از رفتن فرد مسلمان به «دوزخ» باشد. هنگامی که انسانی مسلمان می‌شود، از آتش «دوزخ» مصونیت پیدا می‌کند. انسان تنها باید به‌محمد ایمان بیاورد و مسلمان بشود تا در بهشت بروی او گشوده شود. از مفاد و درونمایه کتاب قرآن چنین برمی‌آید که فرد مسلمان و محمد پرست، مرتکب هر گونه کردار و رفتار غیر اخلاقی و غیر قانونی نیز که بشود، اگر ایمان خود را نسبت به محمد و اسلام نگهداری کند، از آتش «دوزخ» مصون و جایش در بهشت خواهد بود. «دوزخ» و آنهمه نهش‌های شکنجه‌زا و زجرآور آن تنها برای افراد بی‌ایمان و محمد ناپرست به‌وجود آمده است. در فرهنگ اسلام و قرآن، مسلمان بودن و محمد پرستیدن هم‌مفهوم بوده و وجود ایمان اسلامی و محمد پرستی، دست انسان را برای ارتکاب هر جرم و جنایتی بازمی‌گذارد و او را از مجازات در برابر لغزش‌های اعمال و کردارش مصون می‌سازد. «دوزخ» و آتش آن برای غیر مسلمانان و محمد ناپرستان به‌وجود آمده و هر انسان غیر مسلمان و محمد ناپرستی بدون چون‌وچرا تا ابد به‌گونه مداوم به آتش «دوزخ» سوخته خواهد شد.

البته باید توجه داشت که مفسران و حدیث‌نویسان در باره مجازات مسلمانان در آتش «دوزخ» اختلاف عقیده دارند. گروهی معتقدند، آنهایی که اسلام اختیار می‌کنند، تنها اگر مرتکب گناهان بزرگ شوند به «دوزخ» خواهند رفت، ولی بر پایه مدلول آیه ۴۱ سوره نساء، برای همیشه در «دوزخ»

³⁶ Ibid., pp. 1217-1218.

نخواهند ماند. زیرا مدلول این آیه می گوید: «هر کسی که کوچکترین عمل نیکی انجام دهد، پاداش دوبرابر دریافت خواهد کرد.» بعضی از مفسران عقیده دارند که اگر مسلمانان مرتکب گناهان بزرگ شوند، تنها از نزدیک آتش خواهند گذشت و برخی نیز باور دارند که مسلمانان گناهکار برای مدتی در آتش «دوزخ» بسر خواهند برد، ولی آتش «دوزخ» برایشان سرد و قابل تحمل خواهد شد. به هر روی، آنچه که مسلم است، کتاب قرآن در هیچ موردی آشکارا نگفته است که مسلمانان به آتش «دوزخ» خواهند سوخت و این آتشگاه ویژه آنهایی است که به پیامبری محمد و دین او یعنی اسلام ایمان نیاورده اند.

هرگاه متون و درونمایه اینهمه آیه هائی که در باره آتشگاه «الله» و آنهمه اعمال و رفتار ستمگرانه، وحشیانه و خارج از پنداری که او در «دوزخ» بسر بندگان بینوا و بیچاره اش می آورد، بررسی گردد، ناچار نکته های زیر توجه انسان را به خود جلب می کند:

۱- بیشتر این آیه ها به افراد گوشزد می کنند که اینهمه شکنجه ها و عذابهای بالای پندار که حتی سخت ترین توده های آهن و فولاد را نیز به مایع گداخته و سوزش آور تبدیل می کند، در باره آنهایی به کار می رود که به پیامبر «الله» ایمان نمی آورند و به فرمانبرداری از او تسلیم نمی شوند.

آیه های ۳۴ و ۸۱ سوره توبه آشکارا می گویند، آنهایی که زر و سیم های خود را پنهان می کنند و در راه «الله» هزینه نمی نمایند و افرادی که در خانه می مانند، برای پیامبر جنگ نمی کنند و پولهای خود را در راه هدفهای پیامبر و «الله» هزینه نمی نمایند، جایشان در آتش «دوزخ» است. مدلول این آیه ها همه نشان می دهند که افراد مردم باید پول و جان خود را در راه جاه طلبی های محمد به کار برند تا از آتش «دوزخ» برکنار بمانند، در غیر اینصورت جایگاه بدون چون و چرای آنها آتش سرکش و استخوان آب کن «دوزخ» خواهد بود. به عبارت دیگر، محمد انسانی است، دیوانه قدرت و حکومت و برای تکیه زدن به تخت پیامبرشاهی، اینهمه لافها و تهدیدهای وحشتناک را به مغز تازیهای

عربستان فرو می‌کند تا آنها را به فرمانبرداری از خود وادار نماید.

در تمام ۲۸۵ آیه‌ای که در باره «دوزخ» و فروزه‌های آن سخن رانده شده و تأکید شده است که «دوزخ» استخوانهای انسان را به گردی آتش‌زا و گوشت و پوست بدنش را به نهر مذابی از بریان گند آور تبدیل می‌کند، هیچ سخنی از افرادی که به اصول و ارزشهای اخلاقی، حقوقی و قانونی پشت می‌کنند، به میان نیامده است. در هیچیک از این آیه‌ها نمی‌خوانیم که یکی از این شکنجه‌ها بر سر آنها می‌آید که مرتکب جرائم عادی شوند و برای مثال، دست به ارتکاب دزدی، آدم‌کشی و یا خیانت در امانت بزنند. برای محمد و کتاب قرآن مهم نیست که آیا انسانی از اصول و موازین اخلاقی و ارزشهای انسانی و سلوک نیکو بهرمنند است یا نه! تنها مهم آنست که انسان از «الله» و محمد بن عبدالله، پیامبر او که مفهومی‌شان در قرآن با یکدیگر ترکیب و یکی شده پیروی و فرمانبرداری کند تا نه تنها از عذابها و شکنجه‌های فرشته‌های آتش و یا کارگزاران «الله» در «دوزخ» برکنار بماند، بلکه در بهشت نیز روی تخت‌هایی تکیه زند که از زیر آن نهرهای آب جاری بوده، دختران باکره‌ای که دست هیچ جن و یا انسانی به آنها نرسیده، از آنها پذیرائی کنند و پسرانی که جوانی آنها جاودان است، برای آنها شراب زنجبیل ساقی‌گری کنند.

در کوره‌های آدم‌سوزی «آدولف هیتلر»، رهبر آلمان نازی در جنگ دوم جهانی، هنگامی که قربانیان کوره‌های آدم‌سوزی خاکستر و از زندگی حذف می‌شدند، آدم‌کشان نازی از سرشان دست برمی‌داشتند و دیگر با آنها کاری نداشتند، ولی در «دوزخ» بی‌انتهای «الله»، پس از اینکه انسان‌ها به پودر آتش‌زا تبدیل می‌شوند، «الله» دوباره آنها را زنده می‌کند و از نو به عذابشان می‌کشاند. به نظر می‌رسد که یکی از فلسفه‌های خونخواهی و جنایت‌پیشگی «الله» آنست که بندگان در ایمان به پیامبرانی که او پیش از محمد فرستاده باقی مانده و حاضر نیستند از ایمان به پیامبران پیشین «الله» دست بردارند و از محمد، پیامبر جدید او پیروی و فرمانبرداری کنند.

۲- نکته مهم دیگر در این جستار آنست که این بنده‌های بیچاره که باید

اینچنین گوشت و پوست و اعصاب و استخوانهای خود را در معرض شکنجه‌های «الله» قرار دهند، در نهاد گناهکار نیستند، بلکه بر پایه مدلول آیه ۱۴۳ سوره نساء، آیه ۲۳ سوره رعد، آیه‌های ۲۳ و ۳۶ سوره زمر، آیه ۸ سوره فاطر، آیه ۱۸۶ سوره اعراف و آیه ۳۱ مدثر، «الله» خود آنها را به گونه دانسته و عمدی گمراه کرده و بر دل‌هایشان پرده افکنده و گوش‌هایشان را ناشنوا نموده تا سخنان پیامبر را نشنوند و در نتیجه «الله» بتواند آنها را به این روز سیاه بنشانند. در واقع این بنده‌های بیچاره در انجام اعمالی که اکنون به خاطر آنها عذاب و شکنجه می‌شوند، خود مقصر نیستند و مسئولیت اخلاقی، حقوقی و قانونی برایشان این سرنوشت را به وجود نیاورده، بلکه این «الله» است که نخست بعضی از بنده‌هایش را گمراه و سپس آنها را وادار به انجام چنین اعمال و رفتاری می‌کند و آنگاه آنها را در نتیجه اعمال یادشده اینسان شکنجه و عذاب می‌دهد تا دوزخش را از جن و انسان پر کند. گویا اگر «الله» بعضی از بندگانش را گمراه نکند و چنین سرنوشت دردناکی برایشان مقرر ننماید، دوزخش خالی و فرشته‌های آتش بیکار می‌مانند. از اینرو «الله» باید چنین سرنوشت دردناک و عذاب و شکنجه‌آوری را برای بعضی بندگان بیچاره‌اش تعیین کند تا دستگاه جبروتی‌اش پیوسته در چرخش باشد. به راستی که چه عدالتی!

۳- در آیه‌هائی که در این جُستار شرح داده شد، محمد شأن‌اللهی را که برایش نودونه فروزه قایل شده و باید نماد نیک‌اندیشی بوده و دارای ارزشهائی بالاتر از آفریده‌هایش باشد، به لجن پستی و خواری می‌کشاند؛ او را موجود ستم‌پیشه و شکنجه‌گری شناختگری می‌کند که تشنه خون و گرسنه نابود کردن بنده‌های خود و مشاهده زجر و عذاب آنها می‌باشد. «الله» دوزخدار، موجود پست‌اندیشه، فرونهاد، بدزبان و بی‌فرهنگی است که در ژرف «دوزخ» بی‌ته از درخت زقوم برای بنده‌هایش چرک و جراحت و کثافت مقدر می‌کند.

سوگندها، لعنها و نفرینهای «الله»

افراد عادی مذهب را واقعی، خردمندان آنرا خرافی و فرمانروایان آنرا مفید می‌دانند.
سنکا

در کتاب قرآن، «الله» در سی و دو سوره و هشتاد و یک آیه سوگند می‌خورد. گذشته از آن بیست و دو سوره قرآن با سوگند «الله» آغاز می‌شود. مفهوم هفتاد و چهار آیه از هشتاد و یک آیه یاد شده کتاب قرآن، همه به سوگندهای «الله» ویژگی داده شده و بخشی از هفت آیه دیگر نیز مربوط به سوگندهای «الله» می‌باشد. نکته جالب در باره سوگندهای «الله» در کتب قرآن آنست که بجز در یک مورد تمام سوگندهای «الله» در سوره‌های مکی، یعنی در زمانی که محمد هنوز به قدرت پیامبرشاهی تکیه نکرده و برای استوار کردن پایه‌های قدرتش به پند و اندرز و موعظه مردم مشغول بوده، نازل شده است. در برخی از این آیه‌ها نیز «الله» به لعن و نفرین کردن بندگان دست می‌زند. پیش از اینکه وارد بحث سوگندهای «الله» بشویم، بی‌مناسبت نیست، نخست بدانیم

مانند پشم شانه زده متلاشی می شوند؛ افراد بشر مانند حشرات سرگردان و ملخ پراکنده می گردند. آیه های ۱ تا ۱۴ سوره تکویر می گوید: «هنگامی که خورشید از درخشیدن بازمی ایستد؛ هنگامی که ستارگان آسمان فرومی ریزند؛ هنگامی که کوهها در فضا نابود می شوند؛ هنگامی که شتران شیرده به حال خود رها می شوند؛ هنگامی که حیوانات وحشی گرد یکدیگر جمع می شوند؛ هنگامی که دریاها به جوش می آیند و طغیان می کنند و بیرون می ریزند؛ هنگامی که نفوس گوناگون با یکدیگر درمی آمیزند؛ هنگامی که از دختران زنده به گور پرسش می شود، به اتهام چه جرم و گناهی آنها کشته شدند؛ و هنگامی که نامه اعمال مردم گشوده می شود؛ هنگامی که آسمان از جای برکنده می شود؛ هنگامی که آتش دوزخ گدازنده و برافروخته می گردد؛ هنگامی که بهشت نزدیک آورده می شود؛ در این هنگام هر روانی خواهد دانست که چه کرده است.

بدیهی است که نخست دستگاه آفرینش نابود می شود و حتی فرشته مرگ (عزرائیل) جان تهی می کند و سپس در حالیکه سکوت همه جهان را فرامی گیرد و «الله» تنها موجودی خواهد بود که زنده می ماند؛ باران زندگی ساز و بارآوری آغاز می شود و تا چهل سال به باریدن ادامه می دهد. باران یادشده سبب می شود که زمین آماده حاصلخیزی و باردهی شود و بقایای مردگان مانند گیاهان تازه روئیده، دوباره جان می گیرند، سپس از پرستشگاه اورشلیم، آخرین شیپور نواخته می شود و تمام مخلوقات روی زمین از قبیل جانوران و پرندگان بیدار و به پا می خیزند و همه مردان و زنان در برابر «الله» در حالت لغت می ایستند.

باز نمود نویسنده

شاید دلیل اینکه محمد نامها و فروزه های «الله» را نودونه به شماره آورده، آن باشد که نامهای «الله» در اصل یکصد بوده، ولی محمد یکی از آنها را که در خور شایستگی «الله» نمی دیده حذف کرده است تا به حیثیت و ارزش وجودی

آسمانها و زمین نیز می‌گذرد، آگاه است و از اینرو احکام و دستوراتش باید پیوسته کامل، منطقی و کمال مطلوب باشد، چه لزومی به سوگند خوردن دارد. ولی با کمال شگفتی می‌بینیم که «الله» برخلاف عظمت و قدرت بالای پنداری که برایش فرض شده است، به موجوداتی که بسیار پست‌تر از انسان هستند، سوگند می‌خورد و موضوع سوگندهای او نیز آنچنان غیر منطقی، بیمورد و نابخردانه است که شگفت هر انسانی را برمی‌انگیزد. برای مثال «الله» در قرآن به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کشتی‌های روی آب، به انجیر و زیتون و به قلم و کتاب سوگند می‌خورد. و نکته جالب آنجاست که در بعضی از این آیه‌ها، «الله» در زمان سوگند خوردن، تنها به یک شخص و یا یک چیز ویژه اکتفا نمی‌کند، بلکه پشت سرهم به چندین مورد سوگند یاد می‌کند.

سوگندهای «الله»

برخی از آیه‌های قرآن که محتوی سوگندهای «الله» هستند، به شرح زیر می‌باشند:

سوگند به بادهای عالم، سوگند به ابرها که بار سنگین باران را به امر «الله» بر دوش می‌گیرند. سوگند به کشتی‌ها که روی آب روان می‌شوند، سوگند به آسمان که کشته و نابود خواهد شد، هر کسی که به قرآن دروغ ببندد (آیه‌های ۱ تا ۱۱ سوره ذاریات).

در آیه‌های بالا «الله» سوگند می‌خورد، هر کسی که به قرآن دروغ ببندد کشته و نابود خواهد شد. در برابر مدلول این آیه باید به محمد گفت، اگر کسی که به پاره‌ای یاوه‌گوییهای خیالی و نابخردانه دروغ ببندد، مجازاتش مرگ و نابودی خواهد بود، پس شخص بی‌آزمی که برای تأمین منافع شخصی‌اش یک «الله» دروغین بیافریند و از قول او یک کتاب مسخره به نام قرآن دروغ بگوید، آیا مجازاتش چه خواهد بود؟ شاید پاسخ این پرسش مدلول آیه ۷ سوره جائیه باشد که می‌گوید:

وَيَلِّكُلُ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ

یعنی «وای به حال گناهکار بسیار دروغگو و زشتکار».

به هر جهت، بعضی از سوگندهای «الله» در قرآن به شرح زیر ادامه می‌یابد:

سوگند به کوه سینا، سوگند به قرآن مسطور، سوگند به بیت المعمور (کعبه)، سوگند به طاق بلند، سوگند به دریای فروزان آتش که البته عذاب «الله» بر کافران واقع خواهد شد و هیچکس دافع آن نخواهد بود (آیه‌های ۱ تا ۹ سوره طور).

سوگند به شهر مکه و سوگند به پدر (آدمیان) که ما نوع انسان را به حقیقت در رنج و مشقت آفریدیم (آیه‌های ۱ تا ۵ سوره بلد).

سوگند به انجیر و زیتون، سوگند به کوه سینا و سوگند به مکه که ما انسان را به نکوترین وجه ممکن بیافریدیم (آیه‌های ۱ تا ۵ سوره التین).

سوگند به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است (آیه‌های ۱ تا ۷ سوره عادیات).

باز نمود نویسنده

در جستار بالا توضیح دادیم که سوگند در اصل دلالت بر کمبود شخصیت و ارزشهای اخلاقی انسان سوگندخورنده می‌کند و از اینرو سرشت سوگند ایجاب می‌کند که شخص سوگندخورنده برای پرکردن کمبود گفتار و کردارش به مقامی بالاتر از خود سوگند بخورد. ولی، با کمال شگفتی می‌بینیم که «الله» به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کوه، به باد، به قلم و از همه خنده‌آورتر به آدم ابوالبشر سوگند می‌خورد. در اینجا بند پرسش و یا فرض پیش می‌آید که ناچار باید مورد بررسی قرار بگیرد:

یکی اینکه آیا این «الله» کامل و بدون عیب و نقص که تمام جهان هستی در اختیارش بوده و هیچ برگگی از درخت بدون اراده و خواست او به زمین نمی‌افتد، چه لزومی به سوگند خوردن دارد؟ مگر «الله» از درستی و کمال خود نامطمئن بوده و یا قصد فریب بندگانش را داشته که مانند افراد مشکوک، بی‌ارزش و نادرست، اینسان به سوگند خوردن مبادرت کرده است؟

پرسش دوم آنست که اگر شخصی دارای اسبی باشد و در هنگام گفتگو با دوستی به اسبش سوگند بخورد، آیا آن دوست به‌وی نخواهد خندید و

نخواهد گفت که بدون تردید عقل خانه مغز او را تهی کرده است؟ پس چگونه می‌توان از اللّهی که نودونه نام به او ویژگی داده شده، انتظار داشت به‌اسبانی که به نفس افتاده‌اند، سوگند بخورد؟ آیا این در خور شأن و شایستگی «الله» قادر متعال است که به‌کوه، یعنی به‌مشتی خاک سوگند بخورد؟ وانگهی مگر نه آنست که «الله» آدم ابوالبشر را به‌سبب نافرمانی از اجرای دستورش مجازات و او را از بهشت اخراج کرد، پس چرا به‌نام چنین موجود گناهکار، طردشده و پلشتی سوگند می‌خورد؟

اگر یکی از پرسشهای یادشده بالا از فقها و دانشمندان اسلامی مطرح شود، بدون تردید پاسخ خواهند داد، در کلام و آیه‌های «الله» اسرار و رموز و معانی ویژه‌ای نهفته شده است که افراد انسان توانائی درک آنها را ندارند و باید با نیروی ایمان و بدون شک و تردید و پرسش آنها را پذیرا شوند. در برابر این سفسطه عوام‌فریبانه باید به‌این افراد پاسخ داد، آیا این «الله» خودساخته پیامبر دروغین شما که بر تمام علوم آشکار و نهان جهان آگاهی دارد، توانائی آنرا نداشته است که آیه‌ها و احکام قرآن را به‌کیفیتی برای افراد بشر به‌کلام درآورد که آنقدر بغرنج، پیچیده و مرموز نباشند تا افراد بشر به‌آسانی بتوانند آنها را فهم و درک نمایند. مگر نه اینست که «الله» این آیه‌ها را برای افراد بشر نازل کرده، پس چرا سازمان لغوی آنها را آنچنان گزینش نموده است که برای همگان قابل درک و فهم باشد. وانگهی، هرگاه فرض کنیم که «الله» به‌راستی، درونمایه آیه‌های قرآن را آنچنان سازمان داده که برای بندگانش قابل درک نیست، پس چرا خود محمد که کلام «الله» را به‌گونه مستقیم از جبرئیل شنیده است، آنها را به‌کیفیتی در قرآن وارد نکرده است که برای همگان قابل فهم باشد. آیا پیامبری که در آسمان هفتم آنقدر با گستاخی با «الله» چانه زده است تا نماز پیروانش از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه کاهش داده شود، نمی‌توانسته است از «الله» درخواست کند، آیه‌های قرآن را به‌کیفیتی نازل کند که برای مسلمانان قابل درک و فهم باشد؟ مگر «الله» در آیه‌های ۱ تا ۶ سوره نجم، به‌ستاره سوگند نمی‌خورد که جبرئیل فرشته

به محمد علم آموخته است؟ پس چرا محمد از علمی که نمی خورد جبرئیل به وی آموزش داده، بهره نگرفته و مفاهیم آیه های نازل شده از سوی «الله» را به گونه ای وارد کتاب قرآن نکرده که برای پیروانش قابل درک و فهم باشد؟ به نظر نویسنده این کتاب شاید پاسخ اینهمه چراها در شکم مدلول آیه ۹ سوره جن نهفته باشد. این آیه می گوید:

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدًا لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا.

«و ما برای شنیدن سخنان آسمانی و اسرار وحی در کمین می نشستیم، ولی اکنون هر کسی بخواهد این کار را بکند، هدف شهابهای ثاقب قرار خواهد گرفت.»

در این آیه جن ها سخن می گویند و ضمیر «ما» به «جن ها» برمی گردد. جن ها می گویند، آنها برای شنیدن سخنان و اسرار آسمانی در گوشه و کنار آسمان خود را پنهان می کردند، ولی اکنون اگر کسی بخواهد این کار را انجام دهد، شهابهای ثاقب او را هدف قرار داده و نابودشان خواهند کرد. حال احتمال دارد، پیش از زمانی که این اقدام اصلاحی در آسمان انجام بگیرد و به شهابهای ثاقب فرمان داده شود که جنهای فضول و جاسوسی را که در گوشه و کنار آسمان استراق سمع می کردند، هدف قرار دهند، بعضی از آنها موفق شده اند از دست تیراندازان به آسمان گریخته، در مغز «الله» خانه کرده و او را «مجنون» سازند. بدیهی است به گونه ای که می دانیم، «مجنون» معنی «جن زده» و یا «دیوانه» می دهد. به هر روی، این «الله» بینوا و بیچاره ای که نتوانسته است از شر آفریده هایش مصون بماند و جن زده و یا «مجنون» شده، در حال جنون و دیوانگی مبادرت به خوردن سوگندهای یادشده نموده است. شاید هم پس از صدور فرمان انقلابی و اصلاحی از سوی مقامات آسمان برای هدف قرار دادن جن های فضول و جاسوس، بعضی از آنها از زیر شلیک شهاب های ثاقب جان سالم بدر برده و با ورود به آسمان و وارد شدن در رگ و ریشه «الله» او را «مجنون» و «دیوانه» کرده و سبب شده اند، «الله» در حال جنون و جن زدگی و دیوانگی با خوردن سوگندهای یادشده بالا، خود را با شرم

و رسوایی نادانی و جنون، آلوده کرده و در خلیش شرم و رسوایی سرنگون شود. فرض و یا پرسش سوم، بازتاب خردمندان و منطقی هر انسانی از این هرزه گوئی‌هایی است که سوداگران دینی آنها را به‌عنوان گفتارها و نوشتارهای مقدس به‌خورد توده‌های مردم افسون‌شده می‌دهند. هر انسان با خرد و درایتی که این مطالب پوچ و بیمعنی را مورد بررسی قرار دهد، ناگزیر به این نتیجه می‌رسد که نه تنها یک مقام متافیزیکی که بر جهان هستی کنترل و فرمانروایی دارد، بلکه هر فردی که از کمترین درجه هوش و خرد بهره‌مند باشد، چنین سخنان بیهوده‌ای به‌نام سوگند بر زبان نخواهد آورد و از اینرو، برایش تردیدی باقی نخواهد ماند که محمد به‌راستی یک شبه پیامبر دروغین و انسان ترفند باز و حيله‌گری بیش نبوده است. هنگامی که این اندیشه با زیربنای داوری استوان به‌وجود می‌آید، این حقیقت را نیز به‌دنبال خواهد آورد که محمد بن عبدالله نه تنها یک انسان دغلكار بوده، بلکه در این رشته دارای درجه قهرمانی نیز بوده است، زیرا چگونه می‌توان پندار کرد که انسان با ایجاد و آفرینش یک «الله» و یا خدای دروغین به‌فریب دادن و افسون کردن درایت و خرد افراد انسان پردازد و از قول «الله» دروغین خود ساخته‌اش آنهمه سوگندهای پوچ و بیمعنی بخورد و به‌منظور سودهای شخصی و توانمند کردن پایه‌های قدرتش، شأن و ارزش «الله» را در حد یک موجود پریشان‌مغز و دیوانه پائین آورد.

در فرهنگ عامیانه زبان فارسی ما که از نظر گسترش ادبی، یکی از توانمندترین زبانهای دنیاست، گفته‌ای وجود دارد که شخصی به‌دیگری می‌گوید: «یک دفعه گفتم سخت را باور کردم، دو دفعه گفتم به آن شک کردم، ولی هنگامی که سوگند خوردی از پذیرفتن آن منصرف شدم.» این گفته نغز و زرنی را که از فرهنگ درخشان ایرانی سرچشمه می‌گیرد، باید در برابر آداب و رسوم تازی‌هایی قرار داد که «الله» خود ساخته پیامبر دروغین آنها، به‌اسب، کوه، ماه، ستاره، شب، روز، انجیر و زیتون سوگند می‌خورد.

لعن‌ها و نفرین‌های «الله»

یکی دیگر از شاهکارهای برجسته «الله»، صفت بداندیشی و بدخواهی او در نفرین کردن به بندگانش می‌باشد. در برخی از آیه‌های کتاب قرآن، «الله» با کمال خواری و زاری به بنده‌هایش «لعن و نفرین» و برایشان بدخواهی آرزو می‌کند. در جستار بالا گفتیم که «سوگند» در اصل، دلیل کمبود ارزشهای اخلاقی، تردید در رفتار و کردار سوگندخورنده و ناتوانی و زبونی شخصیت و ارزشهای انسانی او می‌باشد که سوگندخورنده با ادای سوگند، کوشش می‌کند، کمبودهای یادشده را پر کند. ولی فلسفه روانی «لعن و نفرین» آنست که شخصی در برابر دیگری خود را ناتوان و فروتر می‌بیند و چون قدرت برابری با او را ندارد و قادر نیست در برابر او ایستادگی کرده و یا عملی بر ضد وی انجام دهد؛ از اینرو به مقامات متافیزیکی پناه جسته و بوسیله «لعن و نفرین»، التماس، لابه و درخواست می‌کند که آسیب و خسروانی به وی وارد آید.

برخی از لعن و نفرین‌های «الله» به بندگانش به شرح زیر است:

«چون قوم اسرائیل پیمانشان را شکستند، آنها را لعنت کردیم...» (آیه ۱۳ سوره مائده).

«اینها گروهی هستند که (الله) لعنتشان کرد.» (آیه ۵۲ سوره نساء).

«و لعنت من بر تو تا روز قیامت.» (آیه ۷۸ سوره جن).

«شکسته باد دستهای ابولهب...» (آیه اول سوره لهب).

براستی که چه چیستانهای مرموز و در همان حال سرگرم‌کننده‌ای در کتاب قرآن، آسمانی وجود دارد. اللهم که بر پایه آیه ۹ سوره انفال، یکهزار فرشته از آسمان به یاری محمد پیامبرش فرستاد تا دشمنانش را در جنگ بدر شکست دهند و دارای آنچنان قدرتی است که بنا به نوشته «محمد البرکاوی» یکی از نویسندگان شهیر اسلامی می‌تواند در یک چشم به‌مزدن دنیا را نابود کند و آنرا از نو بیافریند، معلوم نیست چرا مانند یک زن سالخورده، ناتوان و لگد خورده که

نیروی برابری و یا دفاع از خود ندارد، با زاری و زبونی به ابولهب دشمن محمد نفرین می‌کند که دستانش شکسته شوند؟

بدیهی است، به گونه‌ای که در جستارهای پیشین این کتاب گفتیم، فقها و علمای اسلام نوشته‌اند، پرسش در باره علت و سبب اصول و احکام کتاب قرآن کفر است و می‌دانیم که مجازات کافر نیز مرگ است.^۱ بنابراین مسلمان کسی است که با ناپینائی خرد و خفقان درایت و هوش، چشم و گوش خود را ببندد و با ایمان جزمی و خرافی به اجرای اصول و احکام قرآن و کُنداگران مذهبی گردن نهد تا بتواند از عنوان «مسلمان مؤمن» بهره بگیرد.

^۱ به صفحه‌های ۲۷۲ و ۲۷۴ همین کتاب نگاه فرمایید.

دانش و آگاهی «الله»

علم همیشه پیشرو و دین پیوسته و ابرسگراست.

آیا «الله» دانا و آگاه و یا نادان و بی‌خبر است؟

به گونه‌ای که می‌دانیم، یکی از نودونه نامی که کتاب قرآن و احادیث اسلامی برای «الله» ویژگی داده‌اند، «علیم» و یا «عالم» به معنی «دانا» و «دانشمند» است. در بیشتر مواردی که در قرآن نام «الله» به میان آمده، معمولاً با صفت عالم، دانا و آگاه همراه بوده و بویژه قرآن به کرات از دانش و آگاهی «الله» سخن رانده است. برای مثال، آیه ۲۶ سوره کهف می‌گوید: «بگو، (الله) بهتر از همه می‌داند که آنها (هدف اصحاب کهف می‌باشند)، چه مدتی آنجا در کوه اقامت کردند. او به همه اسرار غیبی آسمانها و زمین احاطه دارد و بسیار بینا و شنواست و به هیچکس اجازه نخواهد داد در حکم او شرکت جوید.» آیه ۷ سوره مجادله نیز می‌گوید: «آیا نمی‌دانی که آنچه در آسمانها و زمین است (الله) بر آن آگاهی دارد. هیچ رازی سه کس با یکدیگر

نگویند مگر اینکه (الله) چهارمین آنها باشد و نه پنج تن، مگر آنکه (الله) ششمین آنها باشد، نه کم و نه بیش. هر جا که باشند (الله) با ایشان است.» بر پایه آیه‌های بالا و همچنین سایر آیه‌های کتاب قرآن، می‌توان به یقین گفت که کتاب قرآن باور دارد، «الله» بر آنچه که در زمین و آسمانها روی داده و یا آنچه که در زمان حال و یا آینده در زمین و آسمانها می‌گذرد، آگاه و با خبر است. «الله» می‌داند در مغز افراد بشر چه می‌گذرد و حتی هر کلمه‌ای که در زمین و آسمانها بوسیله به اصطلاح جن و انس ادا شود، «الله» از آنها آگاهی دارد. بشر به هر امری دست بزند، «الله» از آن آگاه است. هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد که بتوان آنرا از «الله» پوشانید و او حتی به اسرار قلوب همه بندگان خود آگاه است.

نکات بالا نشان می‌دهند که دانش «الله» ذاتی، ازلی و ابدی است و نه عرضی و حادث. همچنین چون دانش و آگاهی «الله» جامع و کامل بوده و تابع زمان و مکان نیست، از اینرو امکان افزوده شدن بر دانش و آگاهی «الله» نیز وجود ندارد.

ولی با وجود دانش مطلق و بی‌حد و اندازه و نامحدودی که کتاب قرآن به «الله» نسبت می‌دهد، مواردی در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد، دانش «الله» اکتسابی است و نه ذاتی. بدین معنی که «الله» از پیش نسبت به بعضی امور آگاهی ندارد و بعدها آن آگاهی‌ها را به دست می‌آورد. آیه‌های زیر حاکی از اثبات این موضوع می‌باشند:

آیه ۱۴۰ سوره آل عمران می‌گوید: «اگر به شما (در جنگ اُحد) آسیبی رسید به دشمنان شما نیز در (جنگ بدر) شکست و آسیب سخت وارد شد. همچنانکه آنها مقاومت کردند شما نیز باید پایداری کنید، ما این (پیروزی و شکست) را میان مردم می‌گردانیم تا بدانیم آنهایی که ایمان آورده‌اند چه کسانی هستند تا از شما مؤمنان آنرا که در دین ثابت است گواه دیگران کند و (الله) ستمکاران را دوست ندارد.» آیه ۱۴۳ سوره بقره می‌گوید: «... ما قبله‌ای را که تو بر آن بودی تغییر ندادیم، مگر برای آنکه بدانیم، چه کسی از

پیامبر پیروی می کند و چه کسی با او به مخالفت برمی خیزد...» آیه ۱۶۶ سوره آل عمران می گوید: «روزی که دو گروه با یکدیگر روبرو شدند (هدف رویداد جنگ احد است)، آنچه به شما رسید به اذن (الله) بود تا بدانند مؤمنان چه کسانی هستند و منافقان کدامند.» آیه ۱۲ سوره کهف نیز می گوید: «ما آنها (اصحاب کهف) را از خواب برانگیختیم، تا بدانیم کدامیک از آن دو گروه حساب مدت درنگ در آن غار را بهتر نگهداشته اند.» آیه ۲۱ سوره سبأ می گوید: «او (شیطان) را بر مردمان تسلطی نیست، مگر برای آنکه ما بدانیم کیست که به آخرت مؤمن و چه کسی است که از آن شک دارد.» بخشی از مدلول آیه ۲۵۵ سوره بقره، از اینها نیز بالاتر می رود و می گوید: «... قلمرو علم (له) از آسمانها و زمین نیز فراتر می رود...»

مفاهیم آیه های بالا به خوبی فریب و نیرنگ محمد را در «الله» سازی نشان می دهند. الهی که در بسیاری از آیه های قرآن در لابلای سئولهای مغز و بدن افراد خانه می کند؛ از پیش، از آفرینش خود آگاه است و حتی قلمرو دانشش از آسمانها و زمین فراتر می رود، در آیه های دیگر با خواری و زاری با بندگانش بازیهای بچگانه سر می دهد تا بداند چه کسی این و چه فردی آنست. برای مثال، الهی که حتی از راز درونی مغز و دل هر بنده ای آگاه است، بر پایه مدلول آیه ۱۴۰ سوره آل عمران، روزی خون گروهی از بندگانش را در یک جنگ به دست گروهی دیگر می ریزد و دگر روز عکس این کار را انجام می دهد تا بداند کدام بنده ایمان آورده (به قدرت محمد تسلیم شده) و کدام بنده کافر مانده، یعنی در برابر ترفند بازیهای پیامبرش ایستادگی نشان داده است.

البته به این نکته نیز باید اشاره کنیم که برخی از تفسیرکنندگان آیه های کتاب قرآن واژه «لیعلم» به معنی «تا بداند» را «تا بیازماید» تعبیر کرده اند تا از اینجهت ناهمگونی های احکام قرآن را از بین ببرند، ولی اهل لغت و ادب می دانند که واژه «آزمایش» دلالت بر «جستجو در کشف حقیقت» دارد که «با آگاه بودن از واقعیت یا رویدادی» کاملاً تفاوت دارد. گذشته از آن قرآن

مفهوم «آزمایش» را به معنی «وسیله‌ای برای دانستن» به کار برده است. چنانکه آیه ۹۴ سوره مائده می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (الله) شما را به چیزی از شکار می‌آزماید... تا بدانند چه کسی در باطن از (الله) می‌ترسد...»

گذشته از اینها، اللهم که به گفته آفریدگارش، یعنی محمد جهان هستی را آفریده، آنقدر در دانش هیئت و نجوم نادان بوده که گفتارهایش در باره علم هیئت و نجوم، پیوسته سبب تفریح و مسخره اسلام‌شناسان شده است. نویسنده در جستارهای گوناگون این کتاب، در مواردی که ایجاب می‌کرده، به نکات یاد شده اشاره نموده، ولی برای نمونه نباید فراموش کرد که این «الله» بیچاره که اندیشه‌های بیمایه محمد پیوسته زبانش را به حرکت می‌آورده، در آیه ۱۰ سوره کهف در شرح افسانه ذوالقرنین می‌گوید، ذوالقرنین به محلی رسید که خورشید در چشمه آب تیره‌ای در آنجا غروب می‌کند.

اثر دانش «الله» در کشورهای اسلامی

نویسندگان و تاریخدانان شهیر جهانی همه عقیده دارند که تازیه‌های عربستان از علم و دانش سرمایه و بهره‌ای نداشتند. از جمله «ارنست رنان»^۱ قاریخدان و زبان‌شناس فرانسوی سده نوزدهم می‌نویسد، تازیه‌ها هیچگاه علم و دانشی از خود نداشتند و ویژگی علم به عرب یک پندار غیر واقعی است، زیرا بنیانگزاران واقعی علم و فلسفه، ایرانی‌ها و یونانی‌ها بوده‌اند. جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی)^۲ نیز می‌گوید، مسلمانها نخست از علم و دانش بی‌بهره بودند،

^۱ Ernest Renan, *L'Islamisme et la Science* (Paris: 1883), p.17, quoted in Nikkie R. Keddie, *An Islamic Response to Imperialism* (Berkeley: University of California Press, 1983), p. 85.

^۲ Nikkie R. Keddie, *An Islamic Response to Imperialism* (Berkeley: University of California Press, 1983).

ولی کتب علمی سریانی، فارسی و یونانی را در زمان منصور دوانقی، خلیفه عباسی، در مدت کوتاهی به زبان عربی ترجمه و آنها را مورد استفاده قرار دادند. «ابن خلدون» تاریخ‌نویس نامدار سده نهم هجری قمری (۷۳۲-۸۰۸ هجری قمری)، معتقد بود که به جز چند مورد استثنائی، تمام دانشمندان اسلامی غیر عرب بوده‌اند. او آشکارا نوشته است که تازیها یک ملت وحشی بوده و در نهاد دارای تمایل به غارت و چپاول و ویرانگری می‌باشند.^۲

پروفسور محمد عبدالسلام، استاد دانشگاه قائد اعظم در اسلام‌آباد پاکستان و برنده جایزه نوبل در رشته فیزیک اتمی در سال ۱۹۷۹ که خود یک مسلمان است در تقریظی که بر کتاب اسلام و دانش^۱ به رشته نگارش در آورده، هم از قول خود و هم در تأیید عقاید نویسنده کتاب یاد شده، نوشته است که در بین تمام کشورهای متمدن جهان، سطح دانش مردم کشورهای اسلامی از تمام کشورهای جهان پائین‌تر و ضعیف‌تر است. پروفسور عبدالسلام افزوده است که پیشرفت سطح علم و دانش مستلزم وجود آزادی عقیده، وارستگی از اجبار در پیروی از آئین‌های جزمی و انتقاد بدون قید و شرط است که هیچیک از این عوامل با خفقانی که از شرایط نهادی کشورهای اسلامی است، سازگاری ندارند.

در سال ۱۹۸۳ کنفرانسی از رؤسای مهمترین دانشگاههای هفده کشور عربی در کویت تشکیل گردید. هدف این کنفرانس آن بود که علل و جهات عقب‌افتادگی کشورهای اسلامی را از نظر دانش و تکنولوژی بررسی کند و برنامه‌ای برای پیشرفت کشورهای عربی از لحاظ دانش و تکنولوژی طرح‌ریزی نماید. ولی در تمام مدت کنفرانس، موضوع بحث روی این نکته متمرکز شده

^۱ Ibn Khaldun, *Muqadimah*, vol. 3, trans., F. Rosenthal (New Jersey: Princeton University Press, 1967), p.311.

^۲ Pervez Amirali Hoodbhoy, *Islam and Science* (London: Biddles Ltd., Guilford and King's Lynn, 1991), pp. IX and 28.

بود که آیا اصولاً علم و دانش با اسلام سازگاری دارد یا نه؟ نمایندگان کشور عربستان سعودی در این کنفرانس اظهار داشتند که تمرکز اندیشه‌های اجتماعات اسلامی روی «دانش خالص» اسلام را به عقاید و افکار مکتب معتزله^۵ نزدیک می‌کند و گسترش چنین افکاری در اساس مبانی عقیده و ایمان را سست و ناتوان می‌سازد. نمایندگان کشور یادشده افزودند، علم و دانش در اساس با اجرای اصول و موازین اسلام در جامعه مخالف است و از اینرو سبب ایجاد بیدینی خواهد شد. درست است که پیشرفت تکنولوژی در کشورهای اسلامی باید تشویق و حمایت شود، ولی در همان حال گسترش علم و دانش باید مهار گردد.

پروفسور «هود بهوی» در کتاب خود اسلام و دانش به شرح نمودارهایی در باره علم و تکنولوژی در کشورهای اسلامی مبادرت کرده که نشانگر چگونگی و سطح دانش و تکنولوژی در کشورهای اسلامی و عرب می‌باشد. نمودار زیر در صد آمار صادرات ماشین‌آلات و وسایل و تجهیزات ترابری را از مجموع صادرات جهانی نشان می‌دهد. به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، در آمار زیر هفت

کشور	درصد صادرات از مجموع صادرات جهانی
بنگلادش	۰%
سودان	۳%
پاکستان	۳%
اندونزی	۳%
ترکیه	۷%
مصر	۱۷%
مالزی	۲۷%
هندوستان	۳۲%
امریکا	۴۷%
ژاپن	۶۵%

^۵ به‌زیرنویسهای شماره ۱ و ۲ صفحه‌های ۳۰۴ و ۳۰۵ همین کتاب نگاه فرمایید.

کشور اسلامی با سه کشور غیر اسلامی مقایسه شده‌اند.^۶

دلیل اینکه در بین کشورهای مسلمان، در صد صادرات کشور مالزی بیشتر از سایر کشورهای مسلمان می‌باشد آنست که دولت مالزی ۲۷ در صد بودجه خود را به آموزش و پرورش ویزگی داده؛ کشور نپال ۹ در صد؛ هندوستان ۱۱/۲ در صد و کشور پاکستان تنها ۶ در صد از بودجه خود را به آموزش و پرورش ویزگی داده است.

نمودار جالب دیگری که پروفیسور «هودبھوی» در کتاب خود آورده مربوط به درصد دانشمندان در کشورهای اسلامی و عرب می‌باشد. ولی پیش از شرح آمار مورد نظر باید توجه داشت که واژه «دانشمند» را در سال ۱۸۴۰ «ویلیام وول» William Whewell فیلسوف و تاریخدان انگلیسی نوآوری کرد. بر پایه عقیده «وول» فروزه «دانشمند» در باره کسی باید به کار رود که دارای مشخصات ویژه‌ای از نظر دانش و پژوهشهای علمی بوده و گامهای قابل توجهی در این جهت برداشته باشد، نه اینکه واژه یادشده به عنوان یکی از اصول اخلاق و تعارف در باره افراد به کار برود. آماري که «میکل مورائوسیک»^۷ از دانشمندان جهان بر پایه این تعریف تهیه کرده به شرح زیر می‌باشد:

نمودار نویسندگان دانشمند در سال ۱۹۷۶^۸

تمام جهان	۳۵۲/۰۰۰
کشورهای جهان سوم	۱۹/۰۰۰
کشورهای مسلمان	۳/۳۰۰
اسرائیل	۶/۱۰۰

^۶ Hoodbhoy, *Islam and Science*, p. 31.

^۷ Data on trade and technology in Muslim countries has been collected in useful form in the *International Conference on Science in Islamic Polity*, vol. 1. (Islamabad, Ministry of Science and Technology, 1983), quoted by Hoodbhoy, *Islamic Science*, p.33.

^۸ Hoodbhoy, *Islam and Science*, p. 33.

آمار در صد نویسندگان دانشمند در بعضی از کشورهای مسلمان نسبت
به آمار نویسندگان دانشمند در تمام جهان در سال ۱۹۷۶.

کشور	در صد
مصر	۰/۲۱%
ایران	۰/۰۴۳%
عراق	۰/۰۲۲%
لیبی	۰/۰۰۲%
پاکستان	۰/۰۵۵%
عربستان سعودی	۰/۰۰۸%
سوریه	۰/۰۰۱%
هندوستان	۲/۲۶۰%

پروفسور «هودبهوی» می‌نویسد، پژوهش‌هایی که در باره مقایسه سطح علم و دانش بر پایه افزایش درآمد سالیانه افراد به عمل آمده نشان می‌دهد، در حالیکه درآمد سرانه ملی کشورهای عربی از ۲۵ بیلیون دلار در سال ۱۹۶۷ به ۱۴۰ بیلیون دلار در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت، ولی سطح پیشرفت دانش و تکنولوژی در این کشورها تغییر محسوسی حاصل نکرد، به گونه‌ای که در حال حاضر در صد سرمایه‌های علم و تکنولوژی در کشورهای عرب نسبت به کشور اسرائیل تنها یک در صد می‌باشد.^۱ نکته جالب در این بحث آنست که مجموع جمعیت کشورهای عربی که اسرائیل را مانند نگین انگشتر در بر گرفته‌اند، در حدود یک صد میلیون نفر و جمعیت کشور اسرائیل تنها پنج

^۱ Ibid.

«دکتر هودبهوی» این آمار را از کتاب زیر نقل کرده است:

A. B. Zahlan in *Science and Science Policy in the Arab World* (London: Croom Helm, 1980), Chapter 2.

میلیون نفر است. جنگهای چهارگانه‌ایکه بین اعراب و اسرائیل از جنگ دوم جهانی به بعد انجام گرفت و در تمام این جنگها کشور اسرائیل را پیروز کرد، یکی از نشانه‌های تفاوت بارز علم و تکنولوژی بین این دو طرف متخاصم می‌باشد.

برای اینکه بهتر به نقش اسلام به عنوان یکی از علل مسلم و بارز واپسگرایی ملت‌های مسلمان و بویژه عقب‌ماندگی آنها از نظر دانش و تکنولوژی پی ببریم، دو کشور هندوستان و پاکستان را که اولی دارای مذهب هندو و دومی اسلام هستند، با یکدیگر به شرح زیر برابری می‌کنیم.

می‌دانیم که پس از جنگ دوم جهانی، در زمانی که انگلستان در شرف آزاد کردن شبه‌قاره هندوستان بود، اختلاف و کشمکش بین هندوها و مسلمانان شبه‌قاره اوج گرفت و مسلمانان و هندوهای این کشور در آستانه جنگ داخلی قرار گرفتند. سرانجام، دولت انگلستان و رهبران مسلمانان (حزب جامعه مسلمانان) و هندوها (حزب کنگره) موافقت کردند که شبه‌قاره هندوستان و پاکستان تجزیه شود و هندوها در سرزمین هندوستان و مسلمانان در کشور پاکستان اقامت گزینند. در اجرای این تصمیم در روز ۱۵ اگوست سال ۱۹۴۷، شبه‌قاره هندوستان به دو کشور هندوستان و پاکستان تجزیه شد و در این روز کشور مسلمان پاکستان زیر نام جمهوری اسلامی پاکستان زایش یافت.

چند سال پس از تجزیه شبه‌قاره هندوستان و ایجاد دو کشور هندو (هندوستان) و مسلمان (پاکستان) از کشور یکپارچه پیشین هندوستان، در حالیکه حقوق و مزایای کارمندان دولت پاکستان و امکانات آنها در حدود ۳۰ الی ۵۰ درصد بیش از مردم هندوستان بود و درآمد سرانه ملی پاکستان سالیانه ۳۵۰ دلار و هندوستان ۳۰۰ دلار است، با این وجود، آمار نشان می‌دهد که در کشور پاکستان با جمعیت در حدود ۱۱۰ میلیون نفر تنها ۱۰۰۰ نفر دارای درجه دکتری (Ph.D.) و در کشور هندوستان که در حدود ۷۰۰ میلیون نفر جمعیت است، بین ۷۰/۰۰۰ تا ۸۰/۰۰۰ نفر دارای درجه دکتری (Ph.D) می‌باشند.^{۱۱}

^{۱۱} Hoodbhoy, *Islam and Science*, p. 39.

در سال ۱۹۶۴، یکی از دانشجویان پاکستانی به نام «ولی محمد زکی» که تحصیلات دکتری خود را در دانشگاه هاروارد به پایان رسانیده بود، رساله دکتری اش را زیر فرنام طرز فکر آموزگاران پاکستانی در باره مذهب و دانش به رشته نگارش درآورد. دو مورد از نتایجی که دانشجوی یادشده در پایان پژوهشهای خود گرفته، شایان توجه است؛ مورد نخست آنست که اطلاعات و آگاهی های دانش آموزان دبیرستانهای امریکا در رشته های علمی به مراتب بیشتر از آموزگاران دبیرستانهای پاکستان می باشد. مورد دوم آنکه، سطح دانش آموزگاران پاکستان با عقاید و معتقدات مذهبی آنها نسبت معکوس دارد. بدین شرح که آموزگارانی که پیش از تجزیه هندوستان تحصیل کرده بودند، سطح آگاهی و دانششان به مراتب بالاتر از آموزگارانی بود که پس از تجزیه هندوستان در شرایط مذهبی به تحصیل پرداخته بودند.^{۱۲}

در سال ۱۹۸۳ سازمان ملی روانشناسی پاکستان، آزمایشی از ۴۲۰ نفر از دانش آموزان کلاسهای ششم تا یازدهم شهر «راول پندی» در باره ریاضیات به عمل آورد و آنها را با دانش آموزان همان کلاسها در هشت کشور خارجی مقایسه نمود. نتیجه مقایسه یادشده نشان داد که نمره ریاضیات و سایر رشته های علمی دانش آموزان سال ششم ابتدائی ژاپن (۵۰/۲) بیش از نمره دانش آموزان سال یازدهم دبیرستان پاکستان (۳۸/۸۰) بوده است.^{۱۳}

پژوهشهای «ولی محمد زکی» همچنین نشان می دهد که بین سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، شمار ۱۸۷ نفر از با استعدادترین دانشجویان پاکستانی برای ادامه تحصیل در رشته دکتری به امریکا اعزام شدند. ولی، از ۱۸۷ نفر یادشده، تنها ۹ نفر آنها موفق به کسب درجه دکتری (Ph.D.) و ۳۹ نفر موفق به اخذ درجه بالاتر از لیسانس (M.ScS) شدند.^{۱۴}

^{۱۲} Ibid.

^{۱۳} Ibid., p. 40.

^{۱۴} Ibid., pp. 40 and 41.

باید توجه داشت که در سال ۱۹۷۷، پس از اینکه ژنرال «ضیاءالحق» با یک کودتای نظامی روی کار آمد و با همکاری روحانیان مسلمان بنیادی به‌اسلامیزه کردن کشور پاکستان پرداخت و اساس و پایه نظام اجتماعی پاکستان را بر روی اصول مذهب اسلام استوار نمود، ماندگی و واپسگرایی ملت پاکستان در تمام شئون فردی، اجتماعی و ملی آغاز گردید. برخی از اقداماتی که دولت «ضیاءالحق» در جهت اسلامیزه کردن کشور پاکستان به‌عمل آورد، به‌شرح زیر می‌باشد.^{۱۵}

* لزوم استفاده از چادر برای کلیه دانش‌آموزان و دانشجویان دختر.

* برگزاری نماز ظهر در کلیه آموزشگاهها.

* آموزش اجباری زبان عربی از سال ششم ابتدائی به بالا.

* توانائی قرائت قرآن برای پذیرش در دانشگاهها.

* به‌رسمیت شناختن مکتب‌های خصوصی که به‌گونه غیر رسمی به‌آموزش و پرورش اطفال اشتغال داشتند.

* به‌دانشجویان داوطلب ورود به‌دانشکده‌های مهندسی که قرآن را از بر بودند، ۲۰ نمره اضافی مزیت داده شد.

* ایجاد دانشگاه بین‌المللی تعلیمات اسلامی در اسلام‌آباد.

* لزوم آگاهی‌های مذهبی به‌عنوان شرط لازم برای گزینش آموزگاران کلیه رشته‌های تحصیلی.

پا به پای اقدامات واپسگرانه بالا، هنرهای موسیقی و تئاتر نیز در پاکستان به‌حالت رکود درآمد. در دوره حکومت ژنرال «ضیاءالحق» (۱۹۷۷-۱۹۸۸) آموزشهای واپسگرانه اسلامی آنچنان در کلیه سازمانهای اجتماعی و دولتی کشور پاکستان رخنه کرده بود که پس از درگذشت «محمد ضیاءالحق» در یک سانحه هوایی در سال ۱۹۸۸، جانشین او خانم «بی‌نظیر بوتو»، اگرچه قصد داشت اصطلاحاتی در سیستم اسلامی‌شده پاکستان به‌عمل آورد، ولی

جرأت انجام این برنامه را در خود ندید.^{۱۶}

در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، دانشگاه قائد اعظم که بزرگترین و پیشرفته‌ترین دانشگاه کشور پاکستان است، تصمیم گرفت، از استادانی که برای تدریس در دانشگاه گزینش می‌شدند، آزمایشات مذهبی نیز به عمل آورد. بر پایه پژوهش دکتر «هودبھوی»^{۱۷} برخی از پرسشهایی که از داوطلبان تدریس در دانشگاه قائد اعظم به عمل می‌آید، به شرح زیر است:

* نامهای همسران محمد، پیامبر اسلام چه بوده است؟

* دعای قنوت در هنگام برگزاری نماز چیست؟

* نامهای گوناگون «الله» را برشمارید؟

در آزمایشاتی که از داوطلبان تدریس در دانشگاه به عمل می‌آید، آگاهی‌های مذهبی و اسلامی آنها همیشه بر دانش همگانی و دانشگاهی آنها برتری داده می‌شود و اگر داوطلبان تدریس در دانشگاه موفق به گذراندن آزمایشات مذهبی نشوند، تحصیلات دانشگاهی، درجه هوش و استعداد و کارآئی علمی آنها، نادیده گرفته می‌شود و از استخدام در دانشگاه محروم می‌شوند. این روش سبب شده است که بی‌استعدادترین افراد کرسی‌های تدریس در دانشگاههای پاکستان را اشغال و افراد شایسته و با استعداد از کشور خارج شوند.^{۱۸}

فساد مذهب‌گرایی به‌قیمت انکار واقعیات علمی در کشورهای اسلامی به آنجا رسیده است که در سال ۱۹۹۰، دکتر «فاروق محمد ابراهیم» یکی از استادان دانشگاه خرطوم و از زیست‌شناسان مشهور کشور سودان، به سبب اینکه در کلاس درس به تدریس تئوری تکامل داروین پرداخته بود، زندانی شد. در نامه‌ای که دکتر «محمد ابراهیم» محرمانه از زندان به‌خارج فرستاد، شرح

^{۱۶} Ibid., p. 38.

^{۱۷} Ibid., p. 41.

^{۱۸} Ibid.

داده بود که پس از دستگیری او را در حضور اعضای شورای انقلاب رژیم سودان، بوسیله شلاق و لگد مورد ضرب و شتم قرار داده بودند.^{۱۹} شاید هیچ موضوعی شرم آورتر و هیچ دلیلی در واپسگرانی علمی کشورهای مسلمان بالاتر از این نباشد که در سال ۱۹۸۲ «شیخ عبدالعزیز بن باز» رئیس دانشگاه مشهور مدینه از شخصیت‌های علمی و اجتماعی معروف کشور عربستان سعودی و برنده جایزه بین‌المللی خدمت به اسلام که از سوی ملک فیصل برای این هدف گزینش شده، کتابی زیر فرنام جَرَبَانِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَ سَكُونِ الْأَرْضِ به‌رشته نگارش درآورد و در آن شرح داد که زمین مرکز جهان آفرینش است و خورشید به دور آن می‌گردد.^{۲۰} به گونه‌ای که می‌دانیم، حتی کودکان دبستانی نیز امروز چنین فکر ابلهانه‌ای را مورد تمسخر قرار می‌دهند، ولی چون نویسنده چنین عقیده نادرستی با زیر بنای دینی به‌اظهار آن پرداخته، مسلمانان مجبور به پذیرش آن و ماندگی در جهل و نادانی و فساد اندیشه هستند.

دکتر «هودبهوی» می‌نویسد، در کشور پاکستان هر روز رویدادهای بسیاری در باره خرافات‌زدگی مذهبی مردم این کشور به وقوع می‌پیوندد که معمولاً از انتشار آن جلوگیری به عمل می‌آید، ولی یکی از رویدادهای یادشده که خبر آن از کنترل مقامات دولتی خارج و در رسانه‌های گروهی به انتشار رسید، به این شرح است که یکی از روزهای زمستان ماه فوریه سال ۱۹۸۳، در یکی از روستاهای شیعه‌نشین شمال پاکستان، یک دختر روستائی اظهار داشت که خواب دیده است، حسین بن علی، امام سوم شیعیان به او گفته است، او اهالی روستای ویرا به زیارت خود طلبیده و اگر آنها خود را به دریا بیندازند، او آنها را سالم و سلامت به کربلا خواهد آورد. به مجرد اینکه روستائیان از رؤیای دختر فامبرده آگاه شدند، صدها نفر از آنها خود را به آبهای دریای عربستان در ساحل کراچی انداختند و پس از چند لحظه جسد بیش از سی تن

^{۱۹} Ibid., p. 47.^{۲۰} Ibid., p. 48.

از آنها روی آب افتاد.

پلیس که نمی‌دانست در برابر عمل خرافاتی و ابلهانه افراد یادشده چه بازتابی نشان دهد، به قانون متوسل شد و سایر روستائیان را که در شرف ورود به دریا بودند، به عنوان اینکه بدون پاسپورت قصد خروج از کشور را دارند، زندانی و از ایجاد قربانیان بیشتر جلوگیری به عمل آورد. ولی، سپس بزودی آنها را آزاد کرد. هنگامی که آخوندها و علمای مذهبی از رویداد یادشده آگاه شدند، به جای اینکه خرافات گرائی روستائیان افسون‌شده را سرزنش کرده و به آموزش و هدایت آنها پردازند، اقدام آنها را مورد ستایش قرار دادند و اگرچه جسد بیش از سی نفر از قربانیان خرافات‌زده رویداد یادشده، روی آب افتاده بود، با این وجود پولهایی جمع آوری شد و اهالی آن دهکده را بوسیله هواپیما به زیارت حسین بن علی به کربلا روانه کردند.

نکته شایان توجه در رویداد بالا، درجه و میزان خرافات‌زدگی و افسون‌شدگی اهالی آن روستا نیست، بلکه حمایتی است که مقامات ناآگاه و عوام‌مغریب مذهبی و اجتماعی از خرافه‌پرستی و فساد اندیشه افراد گمراه و افسون‌شده‌ای می‌کنند که هوش و درایت انسانی آنها بوسیله افسونگران مذهبی خنثی و نابود شده و روزگار خود را در شکل انسان اشرف مخلوقات، ولی در سطح مغزی حیواناتی فاقد شعور می‌گذرانند.

در کشور پاکستان یک حزب نیمه‌سیاسی، نیمه‌مذهبی وجود دارد که حزب «جماعت اسلامی» نامیده می‌شود و با حزب «اخوان المسلمین» که یکی از احزاب نیرومند بنیادی چند کشور عربی است و به‌تازگی در نخستین انتخابات پارلمانی کشور اردن هاشمی، اکثریت به‌دست آورد، یگانگی دارد. یکی از سخنگویان این حزب در باره موضوع علم و تجدّد گرائی، زنی است به‌نام «مریم جمیله» که یک زن کلیمی امریکائی بوده و دینش را به اسلام تغییر داده است. «مریم جمیله» در کتابی که زیر فرنام *Islam and Modernism* (اسلام و تجدّد گرائی) به‌رشته نگارش درآورده، «علم و تجدّد گرائی» را یکی از نشانه‌های فساد طبیعت انسان دانسته و آنرا یک نوع

بت پرستی شمرده است. «مریم جمیله» در کتاب خود می نویسد: «تجددگرایی، یعنی انسان پرستی و انسان پرستی پیوسته زیر پوشش دانش خواهی تجلی می کند. تجددگرایان پیوسته فکر می کنند که پیشرفت در علم و دانش سبب می شود که آنها به قدرتهای الهی دست یابی پیدا کنند.^{۲۱} علم و دانش هیچ نوع ارزش اخلاقی در بر ندارد و از ماتریالیسم و پرمنشی آشکار سخن می گوید.»^{۲۲}

«مریم جمیله» می نویسد: «غایت نیکی و حل کلیه مسائل و مشکلات انسانی را باید در حدیث و سنت جستجو کرد. تغییر، اصلاح و نوآوری با اسلام و اصول جامعه اسلامی سازگاری ندارد. در جامعه اسلامی، پیشرفت تکنولوژی و تکامل مفهومی ندارد، بلکه آنچه از ارزشهای تغییرناپذیر و جاودانی جامعه اسلامی به شمار می رود، اتکاء به ارزشهای معنوی، الهیات و معنویات الهام شده در قرآن و سنت است.»^{۲۳}

«مریم جمیله» برای اثبات منطقی عقاید و افکار نبوغ مایه خود، به ذکر حدیث زیر از قول عایشه، همسر و سوگلی حرمسرای محمد بن عبدالله می پردازد. عایشه از قول محمد روایت می کند که وی گفته است: «لعنت بر کسی که قصد دارد، در اصول و موازین اسلام؛ تغییر، اصلاح، نوآوری و بدعت به وجود آورد. (این حدیث بوسیله مسلم و صحیح البخاری نقل شده است.)»^{۲۴}

«مولانا ابوالعلاء معدودی» بنیانگزار حزب «جماعت اسلامی» و یکی از مهمترین مغزهای اندیشه گر اسلامی در عصر حاضر، در یکی از سخنرانیهای

²¹ Maryam Jameelah, *Islam and Modernism* (Lahore: Muhammad Yousuf-Khan Publisher, 1977, pp. 16-17.

²² Maryam Jameelah, *Modern Technology and Dehumanization of Man* (Lahore: El-Matbaat-ul-Arabia, 1983), p. 8.

²³ *Ibid.*

²⁴ Hoodbhoy, *Islam and Science*, p. 53.

خود در باره «اصول آموزش و پرورش در اسلام» به شدت به علم و دانش غرب حمله کرد و افزود که علوم جغرافی، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، حیوان‌شناسی، زمین‌شناسی و اقتصاد؛ اگر بدون در نظر گرفتن آموزشهای «الله» و پیامبرش تدریس شوند، به گمراهی خواهد انجامید. آموزش و پرورش امروزی با اصول و موازین اسلام مغایرت کامل دارد. شما امروز به جوانان فلسفه درس می‌دهید و در تشریح جهان هستی، وجود «الله» را نادیده می‌گیرید. شما به جوانان دانشهایی را یاد می‌دهید که از عقل و منطق خالی بوده و برده و بنده احساسات می‌باشد. شما به جوانان اقتصاد، حقوق و جامعه‌شناسی آموزش می‌دهید که در نهاد با آموزش‌های اسلامی تفاوت کامل دارد. با این وجود شما از آنها انتظار دارید که مسلمان باقی بمانند.^{۲۵}

در ماه مه سال ۱۹۹۱ با کاربرد نفوذ «ابوالعلاء معدودی» قانون شریعت بوسیله مجلس نمایندگان به تصویب رسید و برنامه اسلامیزه شدن پاکستان به کمال انجامید. حزب «جمعیت اسلامی» پاکستان در اسلام‌آباد دارای بخشی است به نام «سازمان آموزش و پرورش» که مأموریت کنترل چگونگی روش آموزش و پرورش در سراسر کشور را بر عهده دارد. سازمان یادشده، به پیروی از گهرهای نبوغ‌مایه اندیشه‌های «ابوالعلاء معدودی» برای نگارش کتابهای درسی، اصولی تعیین کرده است که برخی از آنها به شرح زیر می‌باشند:

۱- هیچ پدیده‌ای بدون ذکر اراده «الله» نباید در کتابهای درسی ذکر شود. برای مثال، در هنگام نگارش یک کتاب علمی برای کودکان کلاس سوم ابتدائی نباید پرسش شود، «اگر به حیوانی غذا داده نشود، برای او چه اتفاقی روی خواهد داد؟» بلکه پرسش یادشده باید به این شکل انجام بگیرد: «اگر (الله) در اختیار حیوانی غذا قرار ندهد، چه رویدادی به وقوع خواهد پیوست؟»^{۲۶}

^{۲۵} Abul Ala Maudoodi, *Taalimat* (Lahore: Islamic Publishers, n. d.), p. 20.

^{۲۶} *Planning Curricula For Natural Sciences: The Islamic Perspective* (Islamabad: Institute of Policy Studies, 1983), P. 8.

۲- از ذکر علل و عوامل فیزیکی در نوشتن کتابهای درسی باید خودداری شود، زیرا این کار به خداناشناسی خواهد انجامید. برای مثال، در کتابهای درسی نباید انرژی عامل ایجاد تغییر شناخته شود. زیرا این طرز نگارش سبب خواهد شد که دانش آموزان و دانشجویان انرژی را علت ایجاد تغییر بدانند، نه «الله» را. بهمین دلیل، نوشتن این فورمول که در نتیجه ترکیب اکسیژن و هیدروژن، آب به دست می آید، غیر اسلامی است. بلکه طرز نوشتن اسلامی فورمول یادشده آنست که مؤلف بنویسد، هنگامی که اتمهای اکسیژن و اتمهای هیدروژن با یکدیگر ترکیب می شوند، اگر «الله» بخواهد، آب به وجود خواهد آمد.^{۲۷}

۳- در سرفصل یک کتاب شیمی باید نوشته شود: «قرآن مقدس و شیمی.» هر فصلی از کتاب یادشده نیز باید به ذکر آیه ای از قرآن و یا حدیثی که با موضوع مورد بحث ارتباط داشته باشد، مبادرت ورزد.^{۲۸}

۴- پس از ذکر قوانین و قاعده های علمی در کتب درسی نباید نام دانشمندی برده شود. برای مثال، نباید گفته شود: قانون نیوتون، قانون بویل، و غیره، زیرا این کار یک نوع بت پرستی خواهد بود و این اثر را به وجود خواهد آورد که قانون بوسیله دانشمند ویژه ای کشف شده، نه اینکه بوسیله «الله» آفریده شده است.^{۲۹}

۵- در هر کلاسی باید از «الله» و زندگی آخرت سخن گفته شود. این امر یعنی ذکر وجود «الله» باید به عنوان یک واقعیت علمی بیان شود و نه یک اصل اسلامی.^{۳۰}

^{۲۷} *Kimiya Ki Tadrees Ka Nazriati Pehlco* (Islamabad: Institute of Policy Studies, 1982), p. 27.

^{۲۸} *Ibid.*, p. 10.

^{۲۹} *Ibid.*, p. 27.

^{۳۰} A. K. Brohi in "Knowledge For What?" proceeding of the Seminar on the Islamization of Knowledge, (Islamabad: Islamic University, 1982), p. 73.

فراموش نکنیم که در زمان انقلاب مشروطیت ایران نیز در هنگام امضای متمم قانون اساسی، محمد علی شاه که با دسیسه و حمایت روحانیان برای بهم زدن مشروطه تلاش می کرد، به اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی که حاکی بود: «سلطنت و دیعه ای است که از جانب ملت به شخص پادشاه تفویض شده»، عبارت «موهبت الهی» را اضافه کرد و از اینرو، اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی با این جمله به تصویب رسید: «سلطنت و دیعه ای است که به موهبت الهی از جانب ملت به شخص پادشاه مفوض شده...»^{۳۱}

۶- ایجاد علم و دانش در جهان باید به دوره ظهور اسلام پیوند داده شود. فیزیک اتمی باید به «ابن سینا»، شیمی به «جبار بن حیان» و غیره ارتباط داده شود. به یونانیها نباید هیچ اعتباری برای ایجاد و گسترش علم و دانش داده شود، زیرا آنها از علوم تجربی هیچ اطلاعی نداشتند.^{۳۲}

در باره پیشنهادات انقلابی و مشعشع «سازمان آموزش و پرورش» حزب جماعت اسلامی، دست کم دو نظر می توان ابراز کرد: یکی اینکه، سازمان یادشده این اصل مسلم و بدون چون و چرای علمی را که هر حرکت فیزیکی دارای یک علت فیزیکی است رد می کند و حرکت ماده را معلول اراده الهی، آنهم خواست «الله» دروغین و آفریده شده بوسیله محمد که در فصل های پیشین وجود و هستی او تجزیه و تحلیل شد، می داند. دوم اینکه، در هیچیک از پیشنهادات سازمان یادشده، هیچ اصل و یا نکته ای نمی توان یافت که حاکی از تحریک قدرت خلاقه مغزی کودکان، تشویق حس ابتکار، پرورش برهان و استدلال و آزادی در انتقاد بوده و یا حتی حس تشخیص درست از نادرست را در آنها برانگیزاند.

در فرهنگ اسلامی نیروی خردگرایی و منطق انسان در اراده یک «الله» دروغین و منفی نهاد زندانی بوده و مسلمان معتقد است این دنیا و رویدادهای آن

^{۳۱} حسن تقی زاده، اطلاعات ماهانه، مردادماه ۱۳۳۳ خورشیدی.

از پیش ساخته و مقدر شده و اراده، اندیشه و یا کرده او در تغییر مقدرات از پیش ساخته شده دنیا هیچگونه تأثیری ندارند. در اسلام در واقع هنگامی انسان در شکل یک مسلمان کامل جلوه می‌کند که با چشم و گوش بسته خود را تسلیم کهنه‌گرائی‌های افکار و اندیشه‌های سنگی شده تازیهای قرن هفتم میلادی و پیامبر روان پریش آنها بکند.

خمیرمایه هر علم و دانشی را نیروی «خردگرائی» تشکیل می‌دهد. «فردریک نیچه» فیلسوف شهیر سده نوزدهم «خردگرائی» را چنین تعریف می‌کند. «خردگرائی» شبکه‌ای است که علت و معلول را به یکدیگر پیوند می‌دهد. نیچه معتقد است که «خردگرائی» نتیجه مستقیم مغز انسان می‌باشد. او عقیده دارد که در ژرفای روان انسان، یک عامل شدید و غیرقابل توضیح برای کنترل رویدادهای دنیای خارجی نهاده شده که قدرت مغز فتر روانی تمایل یادشده و همچنین سایر فعالیت‌های سازنده و خلاقه افراد بشر به‌شمار می‌رود. «نیچه» معتقد است، عامل «خردگرائی» لازمه پیشبرد تمایل انسان برای سازندگی‌های پویا می‌باشد، زیرا بدون وجود عامل «خردگرائی» افراد بشر قادر به کنترل رویدادهای فراگرد زندگی خود و یا ایجاد تغییرات و تحولات اجتماعی نخواهند بود. اگر انسان دارای قدرت مغز نباشد، همانند پرکاهی خواهد بود که روی امواج آب شناور بوده و آب به هر سمتی که اراده کند، آنرا حرکت خواهد داد.

حال اگر ما علم و دانش را نتیجه کارآئی مغز انسان بدانیم، پرسش اینست که چه عاملی سبب می‌شود که ملت و یا اجتماعی بیش از ملت و یا اجتماع دیگری به علم و دانش تمایل داشته و از آن سرمایه‌های بیشتری دارا باشد؟ پاسخ اینست که اگر ما علم و دانش را حاصل و نتیجه قدرت مغزی انسان بدانیم، بدون تردید اجتماعاتی که از آزادی اندیشه و کارآئی مغزی برخوردارند، از اجتماعاتی که در گل ولای خفقان آزاداندیشی و خلاقیت مغزی مانده‌اند، دارای کارآئی مغزی بالاتر و سرمایه‌های علمی بیشتری می‌باشند. تردید نیست، هنگامی که انسان اراده یک موجود خیالی مانند «الله» را مسئول

دست کم برخی از شبکه روابط علت و معلولی بداند، دیگر نیروی خردگرایی انسان کاربردی نخواهد داشت و شبکه علمی روابط علت و معلولی که باید در جهت کشف حقایق جریان داشته باشد، از حرکت باز خواهد ایستاد. زمانی که انسان اراده و خواست «الله» را مسئول و آفریننده رویدادهای جهان فرض کند، حس کنجکاوی، برتری طلبی، نیروی خردگرایی، خلاقه و سازنده اش، خاموش و بیحرکت خواهد ماند. نیروی «خردگرایی» و اصل «فاتالیسم» از دشمنان سوگند خورده و ناسازگار یکدیگر می باشند. افرادی که معتقد به اصل «فاتالیسم» (جبری بودن رویدادهای زندگی و سرنوشت انسان) باشند، برای کشف نادانسته ها و ناآگاهی های خود بوسیله ابزار و ادوات علمی شور و تمایلی ندارند. اجتماعی که نیروهای معجزه آفرین مغزی خود را بر اثر یک فکر واهی که هر تغییر و اصلاحی باید با اراده و خواست «الله» به وجود آید، منجمد و ساکت می کند، حالت تحرک و دینامیسم را برای هر گونه پیشرفتی از دست می دهد و به شکل اورگانیزم های متحرک، ولی بدون اثر و خاموش درمی آید.

متفکران و نویسندگان اسلامی را بطور کلی به دو گروه می توان بخش کرد: گروه اول که از متفکران و نویسندگان آخوند سرشت اسلامی به شمار می روند، مخالف هر گونه علم و تکنولوژی بوده و عقیده دارند که اصولاً وجود علم و تکنولوژی با اصول اسلامی مغایرت داشته و برای بشریت خسران آور است. این افراد معتقدند، بشر به جای کوشش در کشفیات علمی و پیشرفت تکنولوژی باید روزگار خود را با کهنه گرایی و واماندگی چهارده سده پیش مردم نیمه وحشی بیابانهای عربستان بسر آورد.

گروه دوم که به اصطلاح عنوان فقیه و دانشمند به خود بسته اند، مانند گروه نخست با بهره گیری از علم و تکنولوژی مخالفتی ابراز نمی دارند، ولی معتقدند که هر علم و دانشی باید اسلامیزه شود. «ضیاء الدین سردار» یک مسلمان پاکستانی که به بریتانیا مهاجرت کرده و چندین کتاب در باره اسلام به رشته نگارش درآورده، یکی از سخنگویان این مکتب واپسگراست. «ضیاء الدین

سردار» یکی از نویسندگان بنیادی اسلامی به نام «الفروغی» را که از طرفداران اسلامیزه کردن علم و دانش بوده و اظهار داشته است، کلیه اصول اسلامی باید با علم و دانش نوین تطبیق داده شود، به سختی مورد سرزنش قرار داده است. «ضیاءالدین سردار» در ردّ عقیده «الفروغی» می‌نویسد، روش «الفروغی» در تطبیق اصول اسلام با دانش نوین مانند آنست که ما برای راندن یک گاری، به جای اینکه اسب را جلوی گاری قرار دهیم، گاری را جلوی اسب بیندیم، زیرا اسلام هیچ نیازی ندارد تا با اصول علمی تطبیق داده شود، بلکه این علم و دانش نوین است که باید با اصول اسلامی مطابقت یابد.^{۳۳}

در سال ۱۹۸۲، کنفرانس مهمی برای اسلامیزه کردن علم و دانش بوسیله دانشگاه اسلامی بین‌المللی در اسلام‌آباد و سازمان بین‌المللی اندیشه اسلامی در امریکا در اسلام‌آباد تشکیل شد که ژنرال «ضیاءالحق» رئیس جمهوری وقت پاکستان آنرا افتتاح کرد. «بروهی» رئیس دانشگاه اسلامی از دانشمندان شهیر و شخصیت‌های پر نفوذ پاکستان در سخنرانی مهمی که در مراسم گشایش کنفرانس یادشده ایراد کرد، به محتویات کتب درسی موجود آموزشگاهها ایراد گرفت و اظهار داشت که تئوری «اینشتین» در باره حرکت ذرات اتم و نیز محتویات ماده از نظر اسلام غلط و مردود است.^{۳۴}

یکی دیگر از سخنرانان کنفرانس یادشده در سخنرانی خود اظهار داشت، کتابهایی که از این پس در باره کلیه رشته‌های علمی نوشته می‌شود، حتماً باید پس از شرح دلائل لازم علمی، اصالت تئوریهای علمی را در صورت وجود با اصول قرآن و سنت تأیید کند.^{۳۵}

³³ Ziauddin Sardar, *Islamic Futures: The Shapes of Ideas to Come* (New York: Mansell Publishing), p. 101.

³⁴ A. K. Brohi in "Knowledge For What?" proceeding of the Seminar on the Islamization of Knowledge, p. XV.

³⁵ M. A. Kazi in "Knowledge For What?" proceeding of the Seminar on the Islamization of Knowledge, pp. 67-68.

باید در نظر داشت که اگرچه کشور پاکستان به گونه‌ای که شرح داده شد، در حال حاضر اسلامیزه شده و سایه مرگبار اجرای اصول و مقررات اسلامی این کشور را به ژرفنای ماندگی فکری و معنوی و واپسگرانی اقتصادی و اجتماعی گرایش داده، با این وجود در این کشور و نیز سایر کشورهایی که قوانین و مقررات اسلامی بر آنها حاکم است، مانند کشور عربستان سعودی، هیچگاه آخوند و مفتی بر این کشورها حکومت نرانده و از اینرو هنوز میزان ستمدینی در این کشورها به پای کشور ایران نرسیده است. ولی در کشور ستمدیده ایران که پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، حکومتش به دست آخوندها افتاده، اگرچه این کشور بنا به نوشته «هرودوت»، «گزنفون» و «افلاطون» بنیانگذار دموکراسی و تمدن جهانی بوده، ولی در حال حاضر با وجود رژیم فاسد و سیاه فاشیست مذهبی آخوندیسم، نشانه‌ای از اجرای حقوق بشر و آزادی اندیشه در این کشور باقی نمانده است.

در چند کشور انگشت‌شماری که در حال حاضر اصول و مقررات اسلامی در آنها اجرا می‌شود، در واقع اصول و مقررات مدنی و جزائی در این کشورها اسلامیزه شده‌اند، ولی در کشور رنج‌دیده ایران اصول و قوانین قرآنی و اسلامی به اصطلاح مدنی‌زده و جزائیزه شده‌اند. به عبارت دیگر، در کشورهای نادری که در حال حاضر قوانین و مقرراتشان اسلامیزه شده، زیربنای حقوقی قانون اساسی لائیک و غیر مذهبی در آنها باقی مانده، ولی روئینای آنها با اصول و مقررات اسلامی شکل گرفته‌اند، ولی در کشور ایران آخوندها پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، زیربنای حقوقی قانون اساسی را اسلامی کرده و به گونه طبیعی روئینای آن نیز تابع زیربنای آن قرار گرفته است. بهمین دلیل است که درجه و میزان ستمدینی در حال حاضر در کشور ایران از تمام کشورهای دنیا بالاتر و درجه اختناق آزادی و خفقان اندیشه‌گری در این کشور از سایر جوامع بشری بیشتر بوده و این کشور پس از انقلاب شوم سال ۱۳۵۷ صدها سال به عقب برگشته است.

گروه نادر و انگشت‌شماری از فلاسفه و دانشمندان راستین اسلامی که

به سرشت دروغین اصول و موازین دین اسلام پی برده، ولی برای حفظ جان خود مجبور شده‌اند، ضمن حمایت از نهاد اسلام، در برابر دوگم‌های پوچ و خرافاتی آن از اصل «خردگرایی» دفاع کنند، با تحریک علمای مذهبی به سرنوشت‌های دردآور و مصیبت‌باری گرفتار شده‌اند. نمونه‌های زیر شاهد اثبات این گفته می‌باشند:

«ابو یوسف یعقوب بن اسحاق الکندی» (۸۰۳-۸۰۱ هجری قمری)، از فلاسفه شهیر اسلامی و نویسنده ۲۷۰ رساله و کتاب در رشته‌های منطق، ریاضیات، فیزیک و موسیقی؛ معتقد بود که فلسفه شکل دیگری از الهاماتی است که به پیامبران شده و کوشش می‌کرد، بین فلسفه و الهیات الهامی پل برقرار کند و در انجام هدفش از اصل «خردگرایی» پیروی می‌کرد. علمای اسلام، از «الکندی» نزد «المتوکل» خلیفه عباسی بدگوئی کردند و اظهار داشتند که عقاید و افکار او برای اسلام مضر است. در نتیجه تحریک علماء، «المتوکل» دستور داد، کتابخانه «الکندی» را که به «الکندیّه» مشهور بود، ضبط کردند و او را در سن ۶۲ سالگی در ملاء عام، پنجاه ضربه شلاق زدند. پس از فاجعه یادشده، «الکندی» ده سال باقی‌مانده عمرش را در افسردگی روانی گذرانید و در وضع روانی وخیمی جان سپرد.^{۳۶}

«محمد بن زکریای رازی» (۹۲۵-۸۶۵ هجری قمری) از بزرگترین پزشکان اسلامی و کاشف الکل که به «جالینوس» عرب شهرت یافته، چون با وحی و الهام مخالف بود و عقیده داشت که عقل و خرد باید بر الهامات متافیزیکی برتری داده شود، امیر بخارا دستور داد، آنقدر کتابش را بر سرش بکوبند که یا سرش شکسته و یا کتب خرد شود.^{۳۷} این اقدام جنایتکارانه

^{۳۶} J. R. Hays, ed., *The Genius of Arab Civilization* (Massachusetts: MIT Press, 1983), p. 69.

^{۳۷} Edwin P. Hoyt, *Arab Science* (Nashville: Thomas Nelson, 1975), pp. 60-64.

امیر بخارا سبب شد که «رازی»، این نابغه و دانشمند بزرگ جهان انسانی، از هر دو چشم نابینا شود.

پس از این رویداد دلخراش، یکی از چشم پزشکان داوطلب شد، چشمان «رازی» را درمان کند. ولی او پاسخ داد: «من از این دنیا به اندازه کافی دیده‌ام و حاضر نیستم با پذیرش یک عمل جراحی، بیش از این از دنیا به بینم.» «رازی» مدت کوتاهی پس از اینکه قربانی این اقدام ناانسانی قرار گرفت، جان سپرد.

«ابو علی الحسین بن سینا» (۱۰۳۷-۹۸۰ هجری قمری)، از فلاسفه و پزشکان شهیر نیز مانند «الکندی» از مدافعان برتری اصل «خردگرایی» بر الهامات پوچ متافیزیکی، معتقد به تفسیر اصول مذهبی بر پایه علم و مخالف معاد جسمانی بود.^{۳۸} در بحثی که در این باره با ارتشیان به عمل آورد، آنها نقضای اعدام او را کردند و سربازان برای دستگیری او به خانه‌اش حمله بردند. «ابن سینا» فرار اختیار کرد و در خانه یکی از دوستانش به نام «ابو سعید دفدک» پنهان شد و در آنجا به نوشتن شاهکار خود، کتاب القانون پرداخت. ولی، سربازان خانه‌اش را غارت و از امیر درخواست کردند، سرش از بدن جدا شود. «ابن سینا» چندین مرتبه مورد حمله مذهبیون قرار گرفت و کتابخانه‌اش بوسیله آنها غارت شد. دوستانش به وی پیشنهاد کردند که او در عقاید و افکارش جانب اعتدال را رعایت کند. «ابن سینا» پاسخ داد: «من یک زندگی کوتاه، ولی پر پنهان را به یک زندگی پر طول، اما باریک برتری می‌دهم.» «ابن سینا» بدون اینکه از مخالفت و خشم علمای اسلامی ترسی به خود راه دهد، شجاعانه تا پایان عمر کوشش کرد، دوگم‌های خرافاتی مذهبی را با علم و منطق تعدیل نماید.

«ابو ولید محمد بن رشد» (۱۱۹۸-۱۱۲۶ هجری قمری) نیز مانند سایر

^{۳۸} M. Kaleemur Rehman, MAAS Journal of Islamic Science, vol. 3, No. 1, pp. 45-

فلاسفه شهیر اسلامی معتقد بود که باید «خردگرایی» بر وحی و الهامات الهی برتری داده شود. «ابن رشد» نیز عقیده داشت که پرستش «الله» باید با بهره‌گیری از نیروی شعور و درایت انجام بگیرد، نه کورکورانه.

«ابو حامد الغزالی» عقیده داشت که «علت و معلول» بدون اراده و خواست «الله» ولو در امور متافیزیکی، معنی و مفهومی ندارد. «غزالی» می‌گفت، هنگامی که پنبه‌ای آتش می‌گیرد، به سبب طبیعت آتش نیست، بلکه فرشته‌ها از آسمان به زمین فرود می‌آیند و به امر «الله» سبب رویداد آتش‌سوزی می‌شوند. ولی، «ابن رشد» چنین عقیده‌ای را مسخره می‌کرد و در پاسخ کتاب تحفة الفلاسفة «غزالی» کتاب تهافت التهاافت را در رد عقاید و افکار بیهوده «غزالی» به رشته نگارش درآورد. «ابن رشد» در کتاب یادشده، می‌نویسد: «انکار وجود علت، یک نوع سفسطه و مغالطه می‌باشد... انکار علت، حاکی از انکار علم و دانش بوده و انکار علم و دانش دلیل بر آنست که انسان در این دنیا قادر به فهم هیچ چیزی نیست.»^{۳۹}

«عبدالرحمان ابن خلدون» (۱۴۰۶-۱۳۳۲ هجری قمری)، از فلاسفه شهیر جهان اسلام تا سده نوزدهم شهرتی نداشت. در این زمان، دانشمندان غرب و بویژه «فیلیپ حتی» او را کشف و با بررسی نوشتارهای او متوجه شدند که وی یکی از دانشمندان علم سلوک بشر و از پیشگامان انسان‌شناسی بوده است. «آرنولد توین بی» در باره «ابن خلدون» می‌نویسد، فلسفه تاریخ این دانشمند در جهان بی‌نظیر بوده و او یکی از بزرگترین تاریخ‌نویسانی است که تا کنون جهان ما به‌خود دیده است. «ابن خلدون» شرایط و ارزشهای اجتماعی ملت‌ها را زاییده کیفیت و شکل جغرافیائی کشورها، آمار جمعیت و عوامل اقتصادی آنها می‌دانست. او در این باره گفته است: «تفاوت بین نسلهای گوناگون را باید ناشی از اختلافات شرایط و زندگی اقتصادی آنها

^{۳۹} Averroes, *Tahafut al-Tahafut*, vol. 1, trans., S. Van Den Bergh (London: E. J. W. Gibb Memorial Series), p. 317.

دانست.» باید در نظر داشته باشیم که «کارل مارکس» پیامبر سیستم کمونیسم نیز گفته است: «شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زندگی ملت‌ها را می‌توان نتیجه چگونگی روشهای تولیدی امور مادی آنها دانست.» اگرچه «ابن خلدون» با نظر انتقاد به فلاسفه یونان نگاه می‌کرد، ولی چون روش نوشتارهای او نیز مانند «ابن سینا» و «فارابی» مثبت، خردگرایانه و مخالف دوگم‌های خرافاتی اسلامی بود، مخالفت فقهای اسلامی بر ضد او برانگیخته شد. «ابن خلدون» اهل یمن بود و در اسپانیا کونت اختیار کرده بود. «ابن خلدون» روش و سلوک حسن تازیها را مورد انتقاد قرار می‌داد و به گونه‌ای که در پیش گفتیم عقیده داشت که به جز چند مورد استثنائی، تمام دانشمندان اسلامی غیر عرب بوده‌اند. او آشکارا نوشته است که تازیها یک ملت وحشی بوده و در نهاد دارای تمایل به غارت و چپاول و ویرانگری می‌باشند.⁴⁰

برخی از دانشمندان تازی، نوشتارهای ضد عرب «ابن خلدون» را نادیده گرفته و گروهی دیگر سخت او را مورد حمله قرار داده‌اند. «سامی شوکت» مدیر کل سابق آموزش و پرورش عراق و رئیس سازمان شبه‌نظامی جوانان عراق در سال ۱۹۳۳، ضمن یک سخنرانی اظهارداشت، استخوانهای «ابن خلدون» باید از آرامگاهش بیرون کشیده شود و کتابهایش در سراسر دنیای عرب سوزانیده شوند.⁴¹

«طه حسین» یکی از دانشمندان مصری نیز می‌نویسد، «ابن خلدون» یک انسان بی‌نهایت خودخواه و یک خردگرای ناپاکی بود که با ریا و تزویر به مسلمان بودن تظاهر می‌کرد.⁴²

⁴⁰ Ibn Khaldun, *Muqaddima*, vol. 3, trans. F. Rosenthal, p. 311.

⁴¹ William Cleveland, *The Making of an Arab Nationalist* (New Jersey, Princeton University Press, 1971), pp. 63-64.

⁴² Philip K. Hitti, *Makers of Arab History* (New York: St. Martin's Press, 1968), p. 254.

آنچه که از این بحث برمی آید آنست که بر پایه آزمایشات علمی که در پیش شرح داده شد، کارآئی مغزی مسلمانان جهان و به دنبال آن سطح علم و تکنولوژی در کشورهای اسلامی به گونه یقین از سایر کشورهای جهان به مراتب عقب افتاده تر است. حال باید دید، آیا این واپسگرایی در نهاد ژنهای مردم کشورهای مسلمان قرار دارد و یا علل و عوامل دیگری سبب نبود کارآئی مغزی و واپسگرایی این کشورها و مردم آن از غافله علم و تمدن جهانی شده اند. آیا دلیل اینکه کشورهای اروپائی و مردم آنها از نظر باروریهای مغزی و علم و تکنولوژی از سایر ملت های جهان پیشرفته ترند، آنست که ژنهای آنها برتر از ژنهای سایر مردم جهان است و یا علل و عوامل دیگری سبب این اختلاف می باشند؟

ماکس وبر Max Weber (۱۸۶۴-۱۹۲۰)، جامعه شناس و تئورسین شهیر آلمانی معتقد بود که باروریهای مغزی و پیشرفت علم و تکنولوژی در نتیجه برتری ژنهای ملت های پیشرفته به وجود می آید، ولی دانش جدید روانشناسی بر پایه آزمایشات بیشماری که در این باره انجام شده، این عقیده را بطور کامل رد کرده و ثابت نموده است که تمام افراد بشر دارای هوش و استعداد و سرمایه های مغزی نهادی کم و بیش یکسان بوده و پیشبرد علم و تکنولوژی را نمی توان حاصل اختلافات نژادی و یا برتری ژنهای ملت ویژه ای نسبت به سایر ملل دانست.

تمام روانشناسان، از جمله «ژان پیاژه» Jean Piaget روانشناس نامدار سوئیسی عقیده دارند که توان اندیشه گری و فراگیری انسان با ژنهای او پیوندی ندارد، بلکه رشد و نمو مغزی انسان در نتیجه کنش ها و واکنش های بین ژنها و محیط زندگی او به وجود می آید. «پیاژه» معتقد است، مغز انسان مانند کامپیوتر، یک ماشین علم سازی است که برای پرورش کارآئی و بازتابهای علمی بوسیله عوامل محیطی تغذیه می شود. گذشته از آن، روانشناسان در نتیجه آزمایشات بسیار به این نتیجه رسیده اند که سرمایه ها و استعداد مغزی انسان برای فراگیری تا آن اندازه طبیعی و بدیهی است که می توان آنرا جزء غرایز

انسانی به شمار آورد.

«فروید» نیز مانند «پیاژه» رشد و نمو مغزی انسان را ناشی از ژنهای او نمی‌دانست و عقیده داشت که سرعت نسبی بالارفتن افراد انسان از نردبان رشد و نمو مغزی و میزان کارآئی هوش و استعداد آنها وابسته به محیطی است که در آن نشو و نما می‌کنند و چون اطفال در تمام نقاط جهان از ژنهای یکسان برخوردار هستند، از اینرو آهنگ پیشرفت و باروری مغزی در تمام آنها یکسان است.

«نوآم چومسکی»^{۴۳} Noam Chomsky فیلسوف شهیر زبانشناسی، می‌نویسد، ما با استعداد فراگیری و دانستن زاییده شده‌ایم. افراد بشر در مرحله تکامل بیولوژیکی، دارای استعدادی شگرف برای باروریهای مغزی می‌باشند. انسان در ذات مانند کامپیوتر آماده و مجهزی است که تنها عوامل و محرکات خارجی باید سرمایه‌های خلاقه مغزی او را پویا و بارور سازد.

بنابر آنچه که گفته شد، از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که علت واپسگرایی کشورهای اسلامی در جهان، آن نیست که اعراب و یا سایر افرادی که در جهان به اسلام عقیده دارند، از نظر هوش و درایت و یا کارآئی مغزی نسبت به ملل اروپائی و یا سایر ملت‌های پیشرفته، نژاد پست‌تری بوده و از سرمایه‌های مغزی کمتری بهره می‌برند، بلکه عوامل محیطی و در بالای آنها اصول و موازین جزمی اسلامی است که مغز مسلمانان را سنگی و نیروی اندیشه‌گری و ابتکار را در آنها خفه و مانده کرده است. «شیخ جواد مغنیه»، یکی از نویسندگان اسلامی در کتابی که زیر فرنام زمامدار آینده به رشته نگارش درآورده، می‌نویسد: «باید با یقین کامل به این واقعیت اذعان داشت که شکافتن تونل‌ها و استعمال برق و تلفن و سیاحت به دور زمین و مبارزات احزاب سیاسی با یکدیگر و مجادله در مجالس قانونگزاری و ایجاد مدارس و

^{۴۳} Noam Chomsky, *Language and problems of Knowledge-The Magua Lectures* (Cambridge, Massachusetts: MIT Press, 1988).

دانشگاهها را گروهی افراد نادان و یا نیمه دانا به امید ورود به شهر زندگی انجام می دهند.»^{۱۴}

«شیخ فضل الله نوری» یکی از آخوندهای مرتجع‌ای که در گیرودار انقلاب مشروطیت ایران با شعار «مشروطیت ضد مذهب» با انقلاب مردمی ایران برای کسب آزادی علم مخالفت برافراشته بود، در روزنامه‌ای که زیر عنوان «روزنامه شیخ فضل الله نوری» برای خنثی کردن انقلاب مردمی ایران منتشر می کرد، ایجاد مدارس دخترانه، اختصاص بودجه روضه‌خوانی برای تأسیس کارخانه‌ها و ایجاد مراکز صنعتی را کفر و بیدینی به شمار می آورد.^{۱۵} او همچنین معتقد بود که ایجاد مجلس شورای ملی و آزادی مطبوعات با شرع مقدس اسلام مباحثه داشته و سبب استهزاء مسلمانان و اهانت به روحانیان می شود.^{۱۶}

نکته قابل توجه در این بحث آنست که عوام‌فریبان مذهبی که اینگونه پیشرفته‌ها در برابر دانش و تکنولوژی غرب پرچم مخالفت برمی افراشند، برای سود شخصی خود از پیشرفته‌ترین عوامل علم، تکنولوژی و صنعت بهره می برند. این افراد در خانه‌های اشرافی خود از پیشرفته‌ترین وسائل اکترونیکی بهره می گیرند؛ هنگامی که نیاز پزشکی دارند، یا به کشورهای خارجی مسافرت کرده و یا با ثروتهائی که از راه عوام‌فریبی و مفتخواری اندوخته‌اند، پزشکان غربی را بر بالین خود فرامی خوانند. زمانی که به مسافرت نیاز دارند، از راه آهن و هواپیما استفاده می کنند و دولتهای اسلامی، مخالفانشان را بوسیله کامپیوتر به دام می اندازند.

نتیجه این بحث آنست که بنیاد دین اسلام بر پایه کهنه‌گرایی و

^{۱۴} محمد جواد مغنیه، زمامدار آینده، ترجمه ابراهیم وحید دامغانی و عزیزالله حسنی اردکانی (بیروت: مکتبه الامام المنظر، بدون تاریخ)، صفحه ۳.

^{۱۵} رضوانی، روزنامه شیخ فضل الله نوری، تاریخ ۱، شماره ۲، صفحه‌های ۲۰۹-۱۵۹.

^{۱۶} همان بنیاد، صفحه‌های ۱۶۹-۱۶۹.

واپسگرانی نهاد گرفته است. آموزشها و اصول دوگماتیسم اسلامی استعداد های مغزی افراد بشر را نازا و مانده می کنند، حالت تحرک، دینامیسم و نوآوری را از انسان سلب نموده و او را به شکل آدمک های خیمه شب بازی که از خود اراده ای نداشته و حرکات آنها وابسته به حرکات های انگشت های خیمه شب بازان است، در می آورند. در این مثال، جامعه اسلامی را می توان اطاقک های خیمه شب بازی، آدمک های نمایش را افراد جامعه اسلامی و آخوندها و فقهای اسلامی را عاملان خیمه شب بازی به شمار آورد. بهمین سبب، شاید واژه «میسونیست» Misoneist به مفهوم انسانی که نسبت به هر نوع تغییر پویا، تحول سازنده و حرکت پیشرو تنفر دارد، مناسب ترین واژه ای باشد که می توان آنرا برای افراد جامعه اسلامی به کار برد.

دانشمندان جوامع پیشرفته به این نتیجه رسیده اند که افراد انسان حداکثر از ده درصد نیروهای مغزی خود استفاده می کنند و برآنند که برای شکوفا کردن زندگی بشر و بهزیستی جامعه انسانی، امکاناتی به وجود آورند که افراد بشر بتوانند از درصد بیشتری از سرمایه های شگرف و خلاقه مغزی خود بهره برداری کنند، ولی در جامعه اسلامی به افراد مسلمان آموزش داده می شود که زندگی افراد بشر از پیش مقدر و طرح ریزی شده و کوشش در تغییر سرنوشت انسان، نه تنها بی نتیجه، بلکه کفر و ناسپاسی نسبت به اراده و خواسته های «الله» به شمار می رود. بدین ترتیب، نه تنها آموزشهای اسلامی نیروهای سازنده مغزی انسان را بی حرکت و فلج می کند، بلکه افراد مسلمان را به شکل اورگانیسم هایی که از اندیشه و هدف بی بهره هستند، در می آورد. حال اگر افراد واقع بینی در جامعه اسلامی یافت شوند که با اندیشه گری سازنده و پویای خود به بی پایگی و لامائی احکام و اصول اسلام پی ببرند، چون ابراز ناهم رنگی با ذهنیت توده های غافل و افسون شده اجتماع، زندگی را بر آنها تنگ می کند؛ از اینرو برای اینکه خود را هم رنگ سایر افراد اجتماع نشان دهند، با اصول و موازین خرافی مذهبی که بر اندیشه گری همگانی مردم سایه افکنده است، خود را همساز و همیار نشان داده و یارائی راست نگری و

درست‌اندیشی خود را در گفته «ترتولی‌ین» پدر مشهور روحانی کلیسا زندانی و دربند می‌کنند. زیرا «ترتولی‌ین» که از دانشمندان شهیر حکمت الهیات مسیحی سده سوم میلادی به‌شمار می‌رود گفته است: *Credo quia absurdum* یعنی «من باور می‌کنم، اگرچه آنرا نابخردانه می‌دانم.»

به‌امید روزی که ما از خوابی که فساینده‌گان مذهبی و سوداگران دینی به‌منظور تأمین منافع شخصی و گروهی خود بر ما تحمیل کرده‌اند، بیدار شویم؛ خرد و درایت انسانی خویش را از زندان خرافات آزاد کرده و به‌جای تلف کردن عمر و نیروهای شگرف انسانی خود در پیروی از مستی خرافات نابخردانه، در راه شکوفا کردن زندگی انسانی و توان بخشیدن به اخلاقیات و ارزشهای فردی و بهسازی زندگی اجتماعی خود گام برداریم.

فرهنگ واژه‌های فارسی

دژ آگاه: بد آهنگ، بد کردار، بد اندیش، بدخواه، وحشی.

دژ آهنگ: بد آهنگ، بد کردار، بد اندیش.

دژبراز: نازیبا، بدنما، زشتخو.

دژکام: تلخ کام، اندوهناک.

دگر دیس: مسخ شدن، دگرگون شدن.

راستا: سطح.

روند: روش، رفتار، طریقه.

زرفه: مرحله، درجه.

سنجه: میزان، اندازه، ارزش.

سگالیدن: اندیشیدن، فکر کردن.

سگالش: اندیشه، فکر.

سنگاش: رشک، حسد، بدخواهی.

شاروندی: تمدن.

شمیده: بیپوش، گیج، آشفته، رمیده.

شهلیده: از هم پاشیده.

شیبان: لرزان.

شید: مکر، حيله.

شید نهاد: حيله گر.

علم لاهوت: خداشناسی.

غُت: نادان، کودن.

غریزنگ: لجن و گل ولای.

آرنک: رنگ، گونه، روش، آرنج.

آسند: دروغگو، فریب‌دهنده.

آور: یقین.

آونگ: حجت، دلیل، برهان.

استوان: مطمئن.

بالایش: افتخار.

برناس: غافل، نادان، خواب‌آلوده.

بنمایه: مأخذ، منبع.

بِهکام: کامیاب، پیروز.

بدافند: دفاع.

بِلشت: ناپاکی.

پویا: پیشرونده، شتاب‌کننده.

پویش: پیشروی، شتاب‌گیری.

بیخسته: پایمال‌شده، ناتوان، عاجز.

بیکره: عکس، تصویر.

تردامن: آلوده‌دامن، کنایه از آدم بدکار، فاسق، مجرم و گنه‌کار.

ترفند: تزویر، مکر، حيله.

تفرقه: تزویر، مکر، حيله.

تماخره: شوخی، مزاح.

جُستار: مبحث.

خلجان: لرزیدن، تکان خوردن.

خلیش: گل ولای، لجن.

خود کاهه: مستبد، دیکتاتور.

نماد: مظهر.

نہش: شرط.

نیوند: فهم، ادراک، شرف.

ورخج: پلید، زشت.

ہازمان: جامعہ، اجتماع.

ہمبود گاہ: جامعہ، اجتماع.

ہنجار: راہ، روش، طریق.

فرارون: عالی، پسندیدہ.

فراگرد: محیط.

فراگشت: تحول، دگرگونی.

فرتاش: وجود، ہستی.

فرتور: عکس، تصویر.

فرشیم: جزء، قسمت.

فرنود: دلیل، برہان.

فرنودسار: فرهنگ، دائرۃ المعارف.

فروزہ: صفت، خاصیت.

فساینده: افسونگر.

کارداد: عامل.

کاوک: میان تہی، پوچ، بی مغز.

کانائی: نادانی، حماقت، ابلہی.

کز نہاد: نادرست.

کند آور: جاودگر، ساحر.

کنداگر: دانا، حکیم، فاضل، دانشمند.

کھیل: نادان، احمق.

کیادہ: رسوا، بدنام، بی آبرو.

لاچ: فریب، نیرنگ.

لاچ بازی: نیرنگ بازی.

لادہ: بی خرد، احمق.

لادگی: حماقت، ابلہی، بی خردی.

منجک: شعیبہ.

مہساز: معمار، مہندس.

ناہمگونی: ضدیت، تضاد.

فرهنگ واژه‌های خارجی

agnosticism

عقیده به اینکه علم و دانش انسان محدود بوده و بشر قادر نیست وجود خدا و عوامل متافیزیکی را درک و شناسایی کند.

animism

عقیده به روح مجرد که از بدن جدا و مستقل می‌باشد.

anthropomorphism

ویژگی فروزه‌ها و مشخصات انسان برای موجودات غیر انسان.

anthroposophy

کاربرد نیروهای مثبت و سازنده انسانی برای بهسازی اندیشه‌گری و برترسازی زندگی بجای تمرکز نیروهای بشری در راههای خرافه‌خواهی و بیسوده‌پرستی. تمرکز ذهن و اندیشه روی انسان بجای خدا.

antinomianism

برتری دادن اصول و احکام مذهبی بر قواعد و موازین انسانی و ارزشهای اخلاقی و اعتقاد به اینکه انسان با پیروی از اصول و مقررات مذهبی رستگار خواهد شد و از اینرو نیازی به رعایت اصول اخلاقی ندارد.

astrology

اثر متافیزیکی ستارگان و سیارات در امور زندگی بشر.

cult

اعتقاد افراطی یک گروه مذهبی به یک شخص ویژه و پیروی کورکورانه از او.

Credo quia absurdum

پدیده‌ای که حاکی است، انسان با وجود اینکه بعضی اصول و موازین را بر خلاف خرد و آگاهی‌های خود تشخیص می‌دهد، با اینحال، آنها را پذیرش و از آنها پیروی می‌کند.

Credo ut intelligum

نخست پذیرفتن و سپس باور کردن.

empiricism

عقیده به اینکه علم و آگاهی انسان بر پایه مشاهده، تجربه و عمل به وجود می آید.

exhibitionism

یک نوع انحراف جنسی است که شخص مبتلا به آن، بدن لخت و بویژه آلت تناسلی اش را در معرض دید دیگران قرار می دهد و بدینوسیله به اوج لذت جنسی دست می یابد.

fatalism

عقیده به اینکه سرنوشت انسان از پیش مقدر شده و افراد بشر در تغییر سرنوشت و رویدادهای زندگی خود قدرت و اختیاری ندارند.

Frankenstein

فرآورده ای که آفریننده خود را نابود می کند.

gnosticism

عقیده به اینکه «ماده» انسان را به گمراهی و فساد می کشاند و رستگاری بوسیله امور غیر مادی و معنوی به دست می آید.

hermaphrodite

انسان، حیوان و یا گیاهی که دارای آلت های تولید (تناسلی) مذکر و مؤنث هر دو باشد.

Homo homini lupus

انسان برای انسان دیگر حکم گرگ را دارد.

humanism

انسان گرایی.

inspectionism

یک انحراف جنسی است که شخص مبتلا به آن با تماشای بدن لخت دیگران و یا مشاهده عمل جنسی آنها به اوج لذت جنسی می رسد.

Intellectual morality

عدم پذیرش عقاید و اصولی که فاقد دلایل و فرمودهای عقلایی و منطقی می باشند.

misoneism

ترس و تنفر از هر گونه نوآوری و یا تغییر و تحول.

mixscopia

یک انحراف جنسی است که شخص مبتلا به آن با مشاهده عمل جنسی دیگران به اوج لذت جنسی دست می‌یابد. گروهی از روانشناسان این انحراف را «استمنای روانی» می‌نامند.

nominalism

این دکترین که در برابر «رالیسم» قرون وسطی به وجود آمد، حاکی است که عبارات و اصطلاحات همگانی در مغز و یا در دنیای خارج دارای واقعیتی که برابر با مفاهیم آنها باشد، نیستند و ارزش آنها در حدود ارزش نامهای معمولی است. این دکترین که پیش در آمد «ماتریالیسم» در قرون وسطی بود، اشیاء را در درجه اول اهمیت و مفاهیم را بعد از آنها قرار می‌دهد.

obscurantism

مخالفت با گسترش علم و دانش و سیاست ناآگاه نگهداشتن مردم از واقعیات.

ochlocracy = mobocracy

کنترل قدرت و اختیار سیاسی بوسیله گروه اشرار.

quantum

در دانش فیزیک به یکی از کوچکترین اجزای ماده گفته می‌شود.

quantum theory

این تئوری در سال ۱۹۰۰ بوسیله Max Planck پایه‌ریزی شد و حاکی است که انرژی و یا نیرو بوسیله ماده جذب می‌شود، نه اینکه جریان دائم داشته باشد.

reincarnation

دگرذیسی. زایش دوباره روان در بدن شخص دیگر.

retaliation

قصاص، تلافی، معامله به مثل.

taboo

فرمان تحریم، آنچه که اجتماع آنرا منع و یا تحریم می‌کند.

thanatos

تمایل غریزی به مرگ. این واژه در برابر Thanos به معنی عشق و علاقه به زندگی به کار می‌رود.

triolism

یک انحراف جنسی است که شخص مبتلا به آن به یکی از چند شکل به اوج رضایت جنسی دست می‌یابد. گروهی از این منحرفین با مشاهده عمل جنسی خود با دیگری در آینه و یا مشاهده فیلم عمل جنسی خود به رضایت جنسی دست می‌یابند. برخی نیز با شرکت دادن دیگران در عمل جنسی خود و یا شرکت کردن در عمل جنسی دیگران به رضایت خاطر جنسی می‌رسند.

voyeurism

این انحراف مانند انحراف Inspectionism، انحرافی است که شخص مبتلا به آن با تماشای بدن لخت دیگران و یا مشاهده عمل جنسی آنها به اوج لذت جنسی دست می‌یابد.

فهرست بنمایه‌های زبانهای فارسی و عربی

ابن اثیر، علی بن احمد الكامل فی التاریخ. ۱۲ جلد، (۶۳۰ هجری)، لیدن، ۱۸۶۶ و بیروت ۱۹۶۵.

ابن اسحاق، کتاب سیرت رسول الله.

ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک. سیرت رسول الله. ترجمه قاضی ابرقوه (۶۲۳ هجری). تحقیق دکتر اصغر مهدوی. تهران: ۱۳۶۰ شمسی.

ابن طقطقی، محمد وحید گلپایگانی. تاریخ فخری. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اسفراینی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد. التبصیر فی الدین. به کوشش کمال یوسف حوت. بیروت، لبنان: ۱۹۸۳/۱۴۰۳.

امین، احمد؛ خلیلی، عباس. پرتو اسلام. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۷. بخاری، امام. صحیح البخاری. ترجمه دکتر محمد حسن خان. لاهور، پاکستان: انتشارات قاضی، ۱۹۷۱.

بلعبکی، منیر. المورد: قاموس انگلیسی - عربی. بیروت: دارالعلم الملاین. ۱۹۸۴

بیرونی، ابوریحان محمد. آثار الباقیه.

بیضاوی، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر. انوار التنزیل و اسرار التأویل. قاهره، مصر: ۱۳۴۴/۱۹۲۴.

ترمذی، ابو عیسی محمد. الجامع، ۷ جلد. قاهره، مصر: ۱۹۳۷. تصحیح دخویه و الطبقات الکبری.

تفسیر شریف لاهیجی.

تفسیر العزیزی.

حزم، شیخ محمد بن. الناسخ و المنسوخ.

- حسن، حسن ابراهيم. تاريخ سياسى اسلام.
- حسنى رازى، مرتضى. تبصرة العوام فى معرفة الاثام. به كوشش عباس اقبال.
- حسينى الهاشمى، محمد رضا. آغاز و فرجام جهان از نظر قرآن يا كلام به روش نوين مشيراز: چاپ افست كوروش، ۱۳۳۶.
- خزائلى، دكتور محمد. اعلام قرآن. تهران: انتشارات اميركبير، ۲۵۳۵.
- خليل البحر، حنا الفاخورى. تاريخ فلسفه در جهان اسلامى. ترجمه عبدالمحمد آيتى. تهران: كتاب زمان، ۱۳۵۸.
- الخورى لبنانى، سعيد. اقرب الموارد. بيروت، لبنان: ۱۸۸۹.
- دستى، على. بيست و سه سال.
- دهخدا، على اكبر. فرهنگ دهخدا. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵ خورشيدى.
- رضوانى، روزنامه شيخ فضل الله نورى.
- زوشنگر، دكتور. بازشناسى قرآن. سانفرانسيسكو: انتشارات پارس، ۱۳۷۳.
- _____ روشنگر، دكتور. كوروش بزرگ و محمد بن عبدالله.
- _____ سانفرانسيسكو: انتشارات پارس، ۱۳۷۳.
- _____ روشنگر، دكتور. شيعه گرى و امام زمان. سانفرانسيسكو: انتشارات پارس، ۱۳۷۳.
- زرکشى. بدرالدين محمد بن عبدالله. البرهان فى علوم القرآن. تحقيق ابوالفضل ابراهيم. مصر، قاهره: ۱۹۵۷.
- زمخشري، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمى. الكشاف فى تفسير القرآن.
- _____ مشكيات المصابيح.
- سعيدالكرمى، حسن. الهادى. بيروت، لبنان: دارالكتاب للطباعة والنشر، ۱۹۹۱.
- سيوطى، الحافظ جلال الدين عبدالرحمان ابى بكر. الاتقان فى علوم القرآن، ۴ جلد (۹۱۱ هجرى)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. قاهره، مصر: مطبعة حجازى
- ۱۹۷۴
- _____ تاريخ الخلفاء.
- شبير احمد، مولانا. تفسير كابل.

شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه.

شهرانی، نعمت‌الله. قرآن شناسی.

شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. ملل والنحل.

صادق. راهنمای محتویات قرآن. انگلستان: انتشارات Ithaca، ۱۹۸۷.

طبرسی، ابوعلی حسن. تفسیر مجمع البیان.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک). مصر، قاهره:

۱۳۵۷ هجری قمری.

عمید، حسن. فرهنگ عمید. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳.

غزالی، امام محمد ابوحامد. احیاء علوم الدین. بیروت، لبنان: ۵۰۵ هجری قمری.

فاضل تونی، محمد حسین. الهیات. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۳.

قرآن‌الکریم. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۰.

قرآن‌الکریم. مصحف النبویه عربستان سعودی.

کرمانی، میرزا آقاخان. رضوان.

الکلبی، ابی‌المنذر هشام بن محمد بن السائب. تحقیق احمد زکی پاشا. الاضنام.

قاهره، مصر: ۱۳۳۲ هجری قمری.

گیورگو، کونستان ویرژیل. محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. ترجمه ذبیح‌الله

منصوری. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳.

لوبون، گوستاو. تمدن اسلام و عرب. ترجمه فخر داعی.

مالک، ابوعبدالله بن انس، المدونه، ۱۶ جلد. قاهره، مصر: ۱۳۲۳ هجری قمری.

مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات

امیر کبیر.

محمد بن عبدالله. نهج‌الفصاحه. ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات جاویدان،

۲۵۳۵.

محمد حسنین، دکتر عبدالنعیم. قاموس الفارسیه عربی. لبنان، بیروت: ۱۹۸۲.

- مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد‌های اول و دوم. قم: جلد اول، ۱۹۶۵، جلد دوم ۱۹۸۴.
- مظاهری، علی‌زنگی مسلمانان در قرون وسطی.
- معروف‌الحسنی، هاشم. تشیع و تصوف. ترجمه سید محمد صادق عارف. مشهد: بنیاد پژوهش‌های استان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- معین، دکتر محمد. فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- مغنیه، محمد جواد. زمامدار آینده. ترجمه ابراهیم دامغانی و عزیزالله حسینی اردکانی. مکتبه‌الامام‌المنتظر.
- المنجدالابجدی. بیروت، لبنان: دارالمشرق، ۱۹۸۶.
- المواعظ والاعتبار به ذکر الآثار. بغداد: مکتبه‌المثنی.
- مواقف.
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین. کشف الاسرار و عذة الابرار. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- نسائی، احمد بن علی. کتاب السلطان، ۸ جلد. قاهره، مصر: ۱۳۴۸ هجری قمری.
- واقدی، محمد بن عمر. کتاب المغازی.
- الهدایة.
- همام‌الدین‌الحسینی، غیاث‌الدین بن (خواند امیر). حبیب‌السیر. زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات خیام، ۱۳۶۲.
- هیكل، محمد حسین. زندگانی محمد. ترجمه پاینده. تهران: ۱۳۵۱.